ریاض الجنة
۴۲
زنوزی ۱۲۶۱

ریاض الجنة
۴۲
زنوزی ۱۲۶۱

ریاض الجنة جلد اول

زنوزی

عبدالله محمد زنوزی

سنه
۱۲۱۶

ریاض الجنة
۹۲
زنوزی ۱۲۶۱

ریاض الجنة جلد اول

زنوزی

عبدالله محمد خوئی

سنه
۱۲۱۶

ریاض الجنه
۴۲
زنوزی ۱۲۶۱

ریاض الجنه جلد اول

زنوزی

عبدالله محمد خوئی

سنه
۱۲۱۶

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الروضة الاول [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
					[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد فرزندی جعفر [illegible] طول الله عمره
[illegible] ۱۲۳۵
در روز دوازدهم شهر جمادی الثانی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			

هذا كتاب بأن الجنة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجرد عن اخلاط مشوبات حسيه مجامع صنايع العقول والاوهام وتقدست عن مشتبهات الاجرام تشاكيل حواجب القلوب الا

خاتمة

وما يليق بهذا الباب

الفصل الأول

[illegible]

احد است و شمار ازو معزول | صمد است و نیاز ازو مخذول
آن احد نی که عقل داند و فهم | آن صمد نی که حس شناسد و وهم
نه فراوان نه اندکی باشد | یکی اندر یکی یکی باشد
در دویی جز بد و سقط نبود | هرگز اندر یکی غلط نبود
خیث از هو طالب حاجت | هل و من کیف اندرو حاجت
بداو قدرت ذات و وجه طلبش | اندر حکمت در نزول عطاش
هستها تحت قدرت او باشد | همه با او و او همی جوید
جنبش نور سوی نور بود | نور کی ز آفتاب دور بود
با وجودش ازل پریر آمد | بکمالش ولیک دیر آمد
کی مکان باشدش ز بیش و ز کم | که مکان خود مکان ندارد هم
با مکان آفرین مکان چکند | آسمان گر خدای آسمان چکند
بجز او کس شناخت نتوانست | ذات او هم بدو توان دانست
ای شده از شناخت خود عاجز | کی شناسی خدای را هرگز
تو که در علم خود زبون باشی | عارف کردگار چون باشی
چون ندانی سرای ساختنش | چون تو هم کی شناختنش
وهمها قاصر است از صفتش | فهمها هرزه میپوید لافش
هست در وصف او بوقت دلیل | نطق تشبیه و خامشی تعطیل
عقل و جان در اراده و بالله | منتهای مرید و سالک ذات
نفل انبیا همه اندر بوده | ذات او برتر از چگونه و چون
انبیا زین حدیث سرکردان | اولیا زین صفا نهفته حیرات
عقل را کار نیست سر بنهد | مرغ را کار نیست پر بنهد

در سلک مسالکین تو شاهان سوابع | در جیل ممالک تو سلطان ممالک
عابد ز تو محجوب بتخییل عبادات | حاجی ز تو محروم بتحقیق مناسک
از عام کالانعام محجوب تا کی | معراج ازانک نبود کار او لک
با حرص و هوا بسته اطلال واعظ | در هائی مجالس نبود مرد معارک
کفتی بعداوی از هوا تا نبود ما بیم | القلب فداءک والروح کذالک
جانی تو عشق تو الا فضل تو افتاد | مولای کالت تفضلک تبارک

جهانرا که جانند و بینی توی | غذای جهة حرم هستی توی
بجز تو دیگر نیست که خواه او در دل | قانع نشوی بر کفت تا که ای دل
اسلام من وکیها از ان فی رتبتک | من احسن صبغة من الله ای دل
اعیان که عقد ذات سر علم اند | در ملک بقا بر تو کان حرم اند
هستند همه مظاهر تو وجود | با انکه مقیم ظلمات عدم اند
جانی در دعت بقا نیست کو را تو ملاذ | وجه تو بود باقی و باقی همه هالک
هر جا نوده و اسما و تو آدم هم انبا | سبحانک لا علم لنا کفته ملایک
از ظلمت ذات تو است نور انبیا بنوده | کر نور جمال تو نشود وضحی بالله

هرچند که خود وجود باشد آثار [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو دانستی که سبحان الاله | چرا گردند گرد کعبهٔ خاک
درین ره گر که معبود شان کیست | وزین آمد شدن مقصود شان چیست
چه می‌خواهند ازین محمل کشیدن | چه می‌جویند ازین منزل بریدن
چرا این ثابت است آن منقلب نام | که گفت ای بزرگ آرا تمام
تبا بسته چو گل در خون خوف | پیشش را کمر بسته کواکب
همه هستند سرگردان چو پرگار | پدید آرندهٔ خود را طلبکار
ازین گردنده گنبدهای پرنور | بجز گردش چه شاید دید از دور
درست آنست کاین گردش ز ذات است | درین گردنده کی هر اختیار است
بطبع و بر طبع صورت انداخته هست | کره گردنده گردانندهٔ هست
ازان چون عشق کز گردانندهٔ پیر | قیاس چرخ گردنده همی گیر

[illegible]

احبابنا عدلت الخالقین | فلطفت فوق عود المشرقین
انت من کاشف اسرار و ما | انت نحن محجوبا فما و ما
بالجمع الذات محسوس القضا | انت کالماء ونحن کالرحی
انت کالریح ونحن کالغبار | یختفی الریح وغبراه جهار
تو چو جانی ما مثال دست و پا | قبض و بسط دست از جان شد روا
تو چو عقلی ما مثال این زبان | این زبان از عقل دارد این بیان
تو مثال شادی و ما خنده ایم | که نتیجهٔ شادی فرخنده ایم
جنبش ما هر دمی خود اشهد است | که گواه ذوالجلال سرمد است
گردش سنگ آسیا در اضطراب | اشهد آمد بر وجود جوی آب
ای برون از وهم و قال و قیل من | خاک بر فرق من و تمثیل من
بنده نشکیبد ز تصویر خوشت | هر دمت گوید که جانم مفرشت

[illegible]

ای فدای تو هم دل و هم جان / وی نثار رهت هم این و هم آن

دل فدای تو چون تویی دلبر / جان نثار تو چون تویی جانان

دل رهانیدن از دست تو مشکل / جان فشاندن بپای تو آسان

راه وصل تو راه پر آسیب / درد عشق تو درد بی درمان

بندگانیم جان و دل بر کف / چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر دل صلح داری اینک دل / ور سر جنگ داری اینک جان

دوش از شور عشق و جذبه شوق / هر طرف میشتافتم حیران

آخر کار شوق دیدارم / سوی دیر مغان کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم / روشن از نور حق نه از نیران

هر طرف دیدم آتشی کان شب / دید در طور موسی عمران

پیری آنجا به آتش افروزی / به ادب گرد پیر مغبچگان

همه سیمین عذار و گل رخسار / همه شیرین زبان و تنگ دهان

چنگ و عود و نی و دف و بربط / شمع و نقل و گل و مل و ریحان

ساقی ماهروی مشکین موی / مطرب بذله گوی خوش الحان

مغ و مغ زاده موبد و دستور / خدمتش را تمام بسته میان

من شرمنده از مسلمانی / شدم آنجا بگوشه‌ای پنهان

پیر پرسید کیست این گفتند / عاشقی بیقرار سرگردان

گفت جامی دهیدش از می ناب / گرچه ناخوانده باشد این مهمان

ساقی آتش پرست آتش دست / ریخت در ساغر آتش سوزان

چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش / سوخت هم کفر از آن و هم ایمان

مست افتادم و در آن مستی / به زبانی که شرح آن نتوان

این سخن میشنیدم از اعضا / همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او / وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند / ور به تیغم برند بند از بند

الحق ارزان بود ز ما صد جان / وز دهان تو نیم شکرخند

ای پدر پند کم ده از عشقم / که نخواهد شد اهل این فرزند

من ره کوی عافیت دانم / چکنم کاوفتاده‌ام به کمند

پند آنان دهند خلق ای کاش / که ز عشق تو میدهندم پند

در کلیسا به دلبری ترسا / گفتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد به تار زنارت / هر سر موی من جدا پیوند

ره بوحدت نیافتن تا کی / ننگ تثلیث بر یکی تا چند

نام حق یگانه چون شاید / که اب و ابن و روح قدس نهند

لب شیرین گشود و با من گفت / وز شکرخنده ریخت از لب قند

نای ادهام و بایزید افکار | باد بابد محفظ کابجا
جبرئیل امین غاید بار | این ره آن فرشته توان منزل
مرغ اگر بیاو بیاو | ورنه مرد راه چون ذکوله
یاد میکوی ... سو ... | طائف ارباب معرفت کرکه
ست خواندشان وکر هشیار | از می و جام و ساقی و مطرب
مقصد دیر و شاهد و زنار | قصد ایشان نهفته اسرار است
کر بیابی کشود کاه اظهار | به بیرک ... برادشان ناشد
کر هیانت سراد اسرار | کر یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو | اطراف ...

القصيدة

أمن تذكر جيران بذي سلم | مزجت دمعا جرى من مقلة بدم
أم هبت الريح من تلقاء كاظمة | وأومض البرق في الظلماء من إضم
فما لعينيك إن قلت اكففا همتا | وما لقلبك إن قلت استفق يهم
أيحسب الصب أن الحب منكتم | ما بين منسجم منه ومضطرم
لولا الهوى لم ترق دمعا على طلل | ولا أرقت لذكر البان والعلم
فكيف تنكر حبا بعد ما شهدت | به عليك عدول الدمع والسقم
وأثبت الوجد خطي عبرة وضنى | مثل البهار على خديك والعنم
نعم سرى طيف من أهوى فأرقني | والحب يعترض اللذات بالألم
يا لائمي في الهوى العذري معذرة | مني إليك ولو أنصفت لم تلم
عدتك حالي لا سري بمستتر | عن الوشاة ولا دائي بمنحسم
محضتني النصح لكن لست أسمعه | إن المحب عن العذال في صمم
إني اتهمت نصيح الشيب في عذل | والشيب أبعد في نصح عن التهم
فإن أمارتي بالسوء ما اتعظت | من جهلها بنذير الشيب والهرم
ولا أعدت من الفعل الجميل قرى | ضيف ألم برأسي غير محتشم
لو كنت أعلم أني ما أوقره | كتمت سرا بدا لي منه بالكتم

والجن تهتف والأنوار ساطعة
من بعد ما أخبر الأقوام كاهنهم
حتى غدا عن طريق الوحي منهزم
من الشياطين يقفو إثر منهزم
فروعها من بديع الخط في اللقم
من قلبه نسبة مبرورة القسم
وهم يقولون ما بالغار من أرم
من الدروع وعن عال من الأطم
إلا استلمت الندى من خير مستلم
فكيف ينكر فيه حال محتلم
وأطلقت أربا من ربقة اللمم
سيب من اليم أو سيل من العرم
وليس ينقص قدرا غير منثلم
قديمة صفة الموصوف بالقدم
من النبيين إذ جاءت ولم تدم
أعدى الأعادي إليها ملقي السلم
وفوق جوهره في الحسن والقيم
لقد ظفرت بحبل الله فاعتصم
العصاة وقد جاءوه كالحمم
تجاهلا وهو عين الحاذق الفهم
سعيا وفوق متون الأينق الرسم
كما سرى البدر في داج من الظلم
والرسل تقديم مخدوم على خدم
من الدنو ولا مرقى لمستنم
عن العيون وسر أي مكتتم
وعز إدراك ما أوليت من نعم
بأكرم الرسل كنا أكرم الأمم
حتى حكوا بالقنا لحما على وضم
ما لم تكن من ليالي الأشهر الحرم
ترمي بموج من الأبطال ملتطم
من بعد غربتها موصولة الرحم
ماذا رأى منهم في كل مصطدم
من العدى كل مسود من اللمم

والحق يظهر من معنى ومن كلم
بأن دينهم المعوج لم يقم
كأنهم هربا أبطال أبرهة
جاءت لدعوته الأشجار ساجدة
مثل الغمامة أنى سار سائرة
وما حوى الغار من خير ومن كرم
ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على
ما سامني الدهر ضيما واستجرت به
لا تنكر الوحي من رؤياه إن له
تبارك الله ما وحي بمكتسب
وأحيت السنة الشهباء دعوته
دعني ووصفي آيات له ظهرت
فما تطاول آمال المديح إلى
لم تقترن بزمان وهي تخبرنا
محكمات فما يبقين من شبه
ردت بلاغتها دعوى معارضها
فما تعد ولا تحصى عجائبها
إن تتلها خيفة من حر نار لظى
كالصراط وكالميزان معدلة
قد تنكر العين ضوء الشمس من رمد
ومن هو الآية الكبرى لمعتبر
وبت ترقى إلى أن نلت منزلة
وأنت تخترق السبع الطباق بهم
خفضت كل مقام بالإضافة إذ
فحزت كل فخار غير مشترك
بشرى لنا معشر الإسلام إن لنا
راعت قلوب العدى أنباء بعثته
ودوا الفرار فكادوا يغبطون به
كأنما الدين ضيف حل ساحتهم
من كل منتدب لله محتسب
مكفولة أبدا منهم بخير أب
وسل حنينا وسل بدرا وسل أحدا
والكاتبين بسمر الخط ما تركت

عموا وصموا فإعلان البشائر لم
منقضة وفق ما في الأرض من صنم
أو عسكر بالحصى من راحتيه رمي
تمشي إليه على ساق بلا قدم
وقيه حر وطيس للهجير حمي
وكل طرف من الكفار عنه عمي
خير البرية لم تنسج ولم تحم
إلا ونلت جوارا منه لم يضم
قلبا إذا نامت العينان لم ينم
ولا نبي على غيب بمتهم
حتى حكت غرة في الأعصر الدهم
ظهور نار القرى ليلا على علم
ما فيه من كرم الأخلاق والشيم
عن المعاد وعن عاد وعن إرم
لذي شقاق وما يبغين من حكم
رد الغيور يد الجاني عن الحرم
ولا تسام على الإكثار بالسأم
أطفأت نار لظى من وردها الشبم
فالقسط من غيرها في الناس لم يقم
وينكر الفم طعم الماء من سقم
ومن هو النعمة العظمى لمغتنم
من قاب قوسين لم تدرك ولم ترم
في موكب كنت فيه صاحب العلم
نوديت بالرفع مثل المفرد العلم
وجزت كل مقام غير مزدحم
من العناية ركنا غير منهدم
كنبأة أجفلت غفلا من الغنم
أشلاء شالت مع العقبان والرخم
بكل قرم إلى لحم العدى قرم
يسطو بمستأصل للكفر مصطلم
وخير بعل فلم تيتم ولم تئم
فصول حتف لهم أدهى من الوخم
أقلامهم حرف جسم غير منعجم

تسمع وبارقة الإنذار لم تشم
وبعد ما عاينوا في الأفق من شهب
نبذا به بعد تسبيح ببطنهما
كأنما سطرت سطرا لما كتبت
أقسمت بالقمر المنشق إن له
فالصدق في الغار والصديق لم يرما
وقاية الله أغنت عن مضاعفة
ولا التمست غنى الدارين من يده
فذاك حين بلوغ من نبوته
كم أبرأت وصبا باللمس راحته
بعارض جاد أو خلت البطاح بها
فالدر يزداد حسنا وهو منتظم
آيات حق من الرحمن محدثة
دامت لدينا ففاقت كل معجزة
ما حوربت قط إلا عاد من حرب
لها معان كموج البحر في مدد
قرت بها عين قاريها فقلت له
كأنها الحوض تبيض الوجوه به
لا تعجبن لحسود راح ينكرها
يا خير من يمم العافون ساحته
سريت من حرم ليلا إلى حرم
وقدمتك جميع الأنبياء بها
حتى إذا لم تدع شأوا لمستبق
كيما تفوز بوصل أي مستتر
وجل مقدار ما وليت من رتب
لما دعا الله داعينا لطاعته
ما زال يلقاهم في كل معترك
تمضي الليالي ولا يدرون عدتها
يجر بحر خميس فوق سابحة
حتى غدت ملة الإسلام وهي بهم
هم الجبال فسل عنهم مصادمهم
المصدري البيض حمرا بعد ما وردت
شاكي السلاح لهم سيما تميزهم

[illegible]

خود ملک از دیده فارغ کرده | زهره موسم مشعله داریش کرده | کرده رها دردم کالیات | صفحه خطا و جا بعد و شروع

دیده اعیان گران خواب گشت | کوکب از خواب گران تاب گشت | با قفس غالب ازین دامگاه | مرغ دلش رفته بالا نگاه

مرغ الهیش قفس پرشده | نالیش از طلب شکر شده | چون نو جهان دیده پر و بال شد | سر زده تحیده فرود آمد شد

واسطه از پیش روان شد | ازرطان تاج و زجوزا کمر | خوشه کرد سنبل تر ساخته | سنبله را بر اسد انداخته

تا شب او را چه نور تو دهد | زهره شب سنج ترا نو بدست | بخشد نوش ازدم سیسبرک | بردم این عقرب نیلو فریب

چون ز کمان تیر شکر جز بجند | زهره زبرنا ازخوانش کرد | احمل تحت ثریا فده | لشکر کل جنیبه معجزانده

از کل آن معرض باغ و ربیع | ربع دبیت با فتر رنگ ربیع | سیر کواکب فلکش میدید | تخت ملائک علمش میکشید

ناقه شب اکنده ز سلک لیش | نعل مه افکنده سم مرکبش | دو شب تاریک بجان اتفاق | بر شده چو پیر تاه براق

بلکه وش آن ناز کیو تو تاک | ناخن نو گشته بیر صبای | چون کل آن پایه بر و و سر | رشت بدست آمد تا پایه عرش

همقر آنش سپهر انداخته | باز شکسته و پی انداخته | او تحیر چو غریبان براه | حلقه زنان بر در آن بارگاه

پرده نشینان گروه هش آشند | هودج او یکسره یکتاشند | رفت بان راه که هرج بود | این فوش زان قدم اگر شود

هرکه جز او بود آن نادر نماند | ادم از آرامش خود بار ماند | بر سر هستی نو تاج بود | عرش بدان مانده محتاج بود

تا بر هستی دم جان سیشرده | خواجه جان را بلی سپرده | چون بنه عرش بیابان رسید | کاورد و جان بدل و جان رسید

تن بکهر جامه احتشام شناخت | دیده چنان شد که خیال تو شناخت | عقل ازان نابد روش و بی | ابله در منزل

غیرت ازین پرده میانش گرفت | حیرت ازان گوشه عنانش گرفت | چون حق از خود بدر آمد تمام | تا خلش یافت قبول سلام

پرده برانداخته دست وصال | از در تعظیم سرای جلال | ایک نوری کرد و انش شود | دید بجشمی که خیالش شود

مطلق از آنجا که پسندید جست | دید خدا را و خدا دید جست | دیده آن پرده مکان شود | رفتن آن راه زمانه شود

هرکه روان پرده نظرگاه باشد | از جهت جهت راه باشد | کعن بود نور سفالش مکن | جهل بود نقش خیالش مکن

هست ولیکن نه مقرر بجای | هرکه چنین هست بباشد بجای | دید محمد نه بچشم دگر | بلکه بدین چشم سر این چشم سر

خورده شرابی که حق آمیخته | جرعه آن در دل ما ریخته | لطف ازل با نفسش همنشین | رحمت حق نازکش او ناز بین

لب شکر خنده بیا راسته | امت خود را بدعا خواسته | بیت قوی کشته ازان بارگاه | دوری ما آورده بدین کارگاه

ماه سفر عشق بیاز آمده | در نفس و قتر و باز آمده | چون کلید در جهان | تخت بر عرش لیت معراجش

دوش تیره از سرایج سیر | شد ز نقش راه نقش پذیر | بعد کرما و بر براق نشست | تا ز بش زیر و تازیانه بدست

قاب قوسین او دوان آشنا | از دل رفت سوی او او شده | کامی او بود خود بر تو شد | تا عطا دیدنش میسر شد

از هیچ نقش بود اعضا | هرچی بود و کس نبود آنجا | هرچه او رد نقد نار آن کرده | وطن کار کرده کار کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والشمس وقل اعوذ انا اعطينا مثل الأول فهو ثلث القرآن انتهى ثم
حكيم عليم حسبه ليس غيرها فلا تشمن قولا لمن قال السادس
في سورة الانعام منها تلك ونه الوجوب ثم في التسلسل

[illegible]

كدأبك من أم الحويرث قبلها ۞ وجارتها أم الرباب بمأسل
إذا قامتا تضوع المسك منهما ۞ نسيم الصبا جاءت بريا القرنفل
ففاضت دموع العين مني صبابة ۞ على النحر حتى بل دمعي محملي
ألا رب يوم لك منهن صالح ۞ ولا سيما يوم بدارة جلجل
ويوم عقرت للعذارى مطيتي ۞ فيا عجبا من كورها المتحمل
فظل العذارى يرتمين بلحمها ۞ وشحم كهداب الدمقس المفتل
ويوم دخلت الخدر خدر عنيزة ۞ فقالت لك الويلات إنك مرجلي
تقول وقد مال الغبيط بنا معا ۞ عقرت بعيري يا امرأ القيس فانزل
فقلت لها سيري وأرخي زمامه ۞ ولا تبعديني من جناك المعلل
فمثلك حبلى قد طرقت ومرضع ۞ فألهيتها عن ذي تمائم محول
إذا ما بكى من خلفها انصرفت له ۞ بشق وتحتي شقها لم يحول
ويوما على ظهر الكثيب تعذرت ۞ علي وآلت حلفة لم تحلل
أفاطم مهلا بعض هذا التدلل ۞ وإن كنت قد أزمعت صرمي فأجملي
أغرك مني أن حبك قاتلي ۞ وأنك مهما تأمري القلب يفعل
وإن تك قد ساءتك مني خليقة ۞ فسلي ثيابي من ثيابك تنسل
وما ذرفت عيناك إلا لتضربي ۞ بسهميك في أعشار قلب مقتل
وبيضة خدر لا يرام خباؤها ۞ تمتعت من لهو بها غير معجل
تجاوزت أحراسا إليها ومعشرا ۞ علي حراصا لو يسرون مقتلي
إذا ما الثريا في السماء تعرضت ۞ تعرض أثناء الوشاح المفصل
فجئت وقد نضت لنوم ثيابها ۞ لدى الستر إلا لبسة المتفضل
فقالت يمين الله ما لك حيلة ۞ وما إن أرى عنك الغواية تنجلي
خرجت بها تمشي تجر وراءنا ۞ على أثرينا ذيل مرط مرحل
فلما أجزنا ساحة الحي وانتحى ۞ بنا بطن خبت ذي حقاف عقنقل
هصرت بفودي رأسها فتمايلت ۞ علي هضيم الكشح ريا المخلخل
مهفهفة بيضاء غير مفاضة ۞ ترائبها مصقولة كالسجنجل
كبكر المقاناة البياض بصفرة ۞ غذاها نمير الماء غير محلل
تصد وتبدي عن أسيل وتتقي ۞ بناظرة من وحش وجرة مطفل
وجيد كجيد الريم ليس بفاحش ۞ إذا هي نصته ولا بمعطل
وفرع يزين المتن أسود فاحم ۞ أثيث كقنو النخلة المتعثكل
غدائره مستشزرات إلى العلى ۞ تضل العقاص في مثنى ومرسل
وكشح لطيف كالجديل مخصر ۞ وساق كأنبوب السقي المذلل
ويضحي فتيت المسك فوق فراشها ۞ نؤوم الضحى لم تنتطق عن تفضل
وتعطو برخص غير شثن كأنه ۞ أساريع ظبي أو مساويك إسحل
تضيء الظلام بالعشاء كأنها ۞ منارة ممسى راهب متبتل
إلى مثلها يرنو الحليم صبابة ۞ إذا ما اسبكرت بين درع ومجول
تسلت عمايات الرجال عن الصبا ۞ وليس فؤادي عن هواك بمنسل
ألا رب خصم فيك ألوى رددته ۞ نصيح على تعذاله غير مؤتل
وليل كموج البحر أرخى سدوله ۞ علي بأنواع الهموم ليبتلي
فقلت له لما تمطى بصلبه ۞ وأردف أعجازا وناء بكلكل
ألا أيها الليل الطويل ألا انجلي ۞ بصبح وما الإصباح منك بأمثل
وقربة أقوام جعلت عصامها ۞ على كاهل مني ذلول مرحل
وواد كجوف العير قفر قطعته ۞ به الذئب يعوي كالخليع المعيل
فقلت له لما عوى إن شأننا ۞ قليل الغنى إن كنت لما تمول
كلانا إذا ما نال شيئا أفاته ۞ ومن يحترث حرثي وحرثك يهزل
وقد أغتدي والطير في وكناتها ۞ بمنجرد قيد الأوابد هيكل
مكر مفر مقبل مدبر معا ۞ كجلمود صخر حطه السيل من عل
كميت يزل اللبد عن حال متنه ۞ كما زلت الصفواء بالمتنزل
على الذبل جياش كأن اهتزامه ۞ إذا جاش فيه حميه غلي مرجل
مسح إذا ما السابحات على الونى ۞ أثرن الغبار بالكديد المركل
يزل الغلام الخف عن صهواته ۞ ويلوي بأثواب العنيف المثقل
درير كخذروف الوليد أمره ۞ تتابع كفيه بخيط موصل
له أيطلا ظبي وساقا نعامة ۞ وإرخاء سرحان وتقريب تتفل
ضليع إذا استدبرته سد فرجه ۞ بضاف فويق الأرض ليس بأعزل
كأن على المتنين منه إذا انتحى ۞ مداك عروس أو صلاية حنظل
كأن دماء الهاديات بنحره ۞ عصارة حناء بشيب مرجل
فعن لنا سرب كأن نعاجه ۞ عذارى دوار في ملاء مذيل
فأدبرن كالجزع المفصل بينه ۞ بجيد معم في العشيرة مخول
فألحقنا بالهاديات ودونه ۞ جواحرها في صرة لم تزيل
فعادى عداء بين ثور ونعجة ۞ دراكا ولم ينضح بماء فيغسل
فظل طهاة اللحم من بين منضج ۞ صفيف شواء أو قدير معجل
ورحنا يكاد الطرف يقصر دونه ۞ متى ما ترق العين فيه تسهل
فبات عليه سرجه ولجامه ۞ وبات بعيني قائما غير مرسل
أصاح ترى برقا أريك وميضه ۞ كلمع اليدين في حبي مكلل
يضيء سناه أو مصابيح راهب ۞ أمال السليط بالذبال المفتل
قعدت له وصحبتي بين ضارج ۞ وبين العذيب بعدما متأمل
على قطن بالشيم أيمن صوبه ۞ وأيسره على الستار فيذبل

[illegible]

من أعداد ومتعلقات القرآن العظيم على الصحيحة المعتبرة

عدد كلمات القرآن	[illegible]	
عدد حروف القرآن	٣٢١٠٠٠	
عدد الأعشار	[illegible]	
عدد الأخماس	[illegible]	
عدد الأحزاب	١٢٠	
عدد الأجزاء	٣٠	
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مؤللتان تعرف العتق فيهما ... كسامعتي شاة بحومل مفرد
وروع نباض أحذ ململم ... كمرداة صخر في صفيح مصمد
وأعلم مخروت من الأنف مارن ... عتيق متى ترجم به الأرض تزدد
وإن شئت لم ترقل وإن شئت أرقلت ... مخافة ملوي من القد محصد
وإن شئت سامى واسط الكور رأسها ... وعامت بضبعيها نجاء الخفيدد
على مثلها أمضي إذا قال صاحبي ... ألا ليتني أفديك منها وأفتدي
وجاشت إليه النفس خوفا وخاله ... مصابا ولو أمسى على غير مرصد
إذا القوم قالوا من فتى خلت أنني ... عنيت فلم أكسل ولم أتبلد
أحلت عليها بالقطيع فأجذمت ... وقد خب آل الأمعز المتوقد
فذالت كما ذالت وليدة مجلس ... ترى ربها أذيال سحل ممدد
ولست بحلال التلاع مخافة ... ولكن متى يسترفد القوم أرفد
وإن تبغني في حلقة القوم تلقني ... وإن تقتنصني في الحوانيت تصطد
وإن يلتق الحي الجميع تلاقني ... إلى ذروة البيت الكريم المصمد
نداماي بيض كالنجوم وقينة ... تروح إلينا بين برد ومجسد
رحيب قطاب الجيب منها رفيقة ... بجس الندامى بضة المتجرد
إذا نحن قلنا أسمعينا انبرت لنا ... على رسلها مطروفة لم تشدد
إذا رجعت في صوتها خلت صوتها ... تجاوب أظآر على ربع ردي
وما زال تشرابي الخمور ولذتي ... وبيعي وإنفاقي طريفي ومتلدي
إلى أن تحامتني العشيرة كلها ... وأفردت إفراد البعير المعبد
رأيت بني غبراء لا ينكرونني ... ولا أهل هذاك الطراف الممدد
ألا أيهذا اللائمي أشهد الوغى ... وأن أحضر اللذات هل أنت مخلدي
فإن كنت لا تستطيع دفع منيتي ... فدعني أبادرها بما ملكت يدي
فلولا ثلاث هن من لذة الفتى ... وجدك لم أحفل متى قام عودي
فمنهن سبقي العاذلات بشربة ... كميت متى ما تعل بالماء تزبد
وكري إذا نادى المضاف محنبا ... كسيد الغضا نبهته المتورد
وتقصير يوم الدجن والدجن معجب ... ببهكنة تحت الخباء المعمد
كأن البرين والدماليج علقت ... على عشر أو خروع لم يخضد
كريم يروي نفسه في حياته ... ستعلم إن متنا غدا أينا الصدي
أرى قبر نحام بخيل بماله ... كقبر غوي في البطالة مفسد
ترى جثوتين من تراب عليهما ... صفائح صم من صفيح منضد
أرى الموت يعتام الكرام ويصطفي ... عقيلة مال الفاحش المتشدد
أرى العيش كنزا ناقصا كل ليلة ... وما تنقص الأيام والدهر ينفد
لعمرك إن الموت ما أخطأ الفتى ... لكالطول المرخى وثنياه في اليد
فما لي أراني وابن عمي مالكا ... متى أدن منه ينأ عني ويبعد
يلوم وما أدري علام يلومني ... كما لامني في الحي قرط بن أعبد
وأيأسني من كل خير طلبته ... كأنا وضعناه إلى رمس ملحد
على غير شيء قلته غير أنني ... نشدت فلم أغفل حمولة معبد
وقربت بالقربى وجدك إنه ... متى يك أمر للنكيثة أشهد
وإن أدع للجلى أكن من حماتها ... وإن يأتك الأعداء بالجهد أجهد
وإن يقذفوا بالقذع عرضك أسقهم ... بشرب حياض الموت قبل التهدد
بلا حدث أحدثته وكمحدث ... هجائي وقذفي بالشكاة ومطردي
فلو كان مولاي امرأ هو غيره ... لفرج كربي أو لأنظرني غدي
ولكن مولاي امرؤ هو خانقي ... على الشكر والتسآل أو أنا مفتدي
وظلم ذوي القربى أشد مضاضة ... على المرء من وقع الحسام المهند
فذرني وخلقي إنني لك شاكر ... ولو حل بيتي نائيا عند ضرغد
فلو شاء ربي كنت قيس بن خالد ... ولو شاء ربي كنت عمرو بن مرثد
فأصبحت ذا مال كثير وزارني ... بنون كرام سادة لمسود
أنا الرجل الضرب الذي تعرفونه ... خشاش كرأس الحية المتوقد
فآليت لا ينفك كشحي بطانة ... لعضب رقيق الشفرتين مهند
حسام إذا ما قمت منتصرا به ... كفى العود منه البدء ليس بمعضد
أخي ثقة لا ينثني عن ضريبة ... إذا قيل مهلا قال حاجزه قدي
إذا ابتدر القوم السلاح وجدتني ... منيعا إذا بلت بقائمه يدي
وبرك هجود قد أثارت مخافتي ... بواديها أمشي بعضب مجرد
فمرت كهاة ذات خيف جلالة ... عقيلة شيخ كالوبيل يلندد
يقول وقد تر الوظيف وساقها ... ألست ترى أن قد أتيت بمؤيد
وقال ألا ماذا ترون بشارب ... شديد علينا بغيه متعمد
فقال ذروه إنما نفعها له ... وإلا تكفوا قاصي البرك يزدد
فظل الإماء يمتللن حوارها ... ويسعى علينا بالسديف المسرهد
فإن مت فانعيني بما أنا أهله ... وشقي علي الجيب يا ابنة معبد
ولا تجعليني كامرئ ليس همه ... كهمي ولا يغني غنائي ومشهدي
بطيء عن الجلى سريع إلى الخنا ... ذليل بإجماع الرجال ملهد
فلو كنت وغلا في الرجال لضرني ... عداوة ذي الأصحاب والمتوحد
ولكن نفى عني الرجال جراءتي ... عليهم وإقدامي وصدقي ومحتدي
لعمرك ما أمري علي بغمة ... نهاري ولا ليلي علي بسرمد
ويوم حبست النفس عند عراكها ... حفاظا على عوراته والتهدد
على موطن يخشى الفتى عنده الردى ... متى تعترك فيه الفرائص ترعد

كرام ولا ذو الضغن يدرك تبله ... لديهم ولا الجاني عليهم بمسلم
سئمت تكاليف الحياة ومن يعش ... ثمانين حولا لا أبا لك يسأم
وأعلم ما في اليوم والأمس قبله ... ولكنني عن علم ما في غد عمِ
رأيت المنايا خبط عشواء من تصب ... تمته ومن تخطئ يعمر فيهرم
ومن لا يصانع في أمور كثيرة ... يضرس بأنياب ويوطأ بمنسم
ومن يجعل المعروف من دون عرضه ... يفره ومن لا يتق الشتم يشتم
ومن يك ذا فضل فيبخل بفضله ... على قومه يستغن عنه ويذمم
ومن يوف لا يذمم ومن يهد قلبه ... إلى مطمئن البر لا يتجمجم
ومن هاب أسباب المنايا ينلنه ... ولو رام أن يرقى السماء بسلم
ومن يجعل المعروف في غير أهله ... يكن حمده ذما عليه ويندم
ومن يعص أطراف الزجاج فإنه ... يطيع العوالي ركبت كل لهذم
ومن لم يذد عن حوضه بسلاحه ... يهدم ومن لا يظلم الناس يظلم
ومن يغترب يحسب عدوا صديقه ... ومن لا يكرم نفسه لا يكرم
ومهما تكن عند امرئ من خليقة ... وإن خالها تخفى على الناس تعلم
وكائن ترى من صامت لك معجب ... زيادته أو نقصه في التكلم
لسان الفتى نصف ونصف فؤاده ... فلم يبق إلا صورة اللحم والدم
وإن سفاه الشيخ لا حلم بعده ... وإن الفتى بعد السفاهة يحلم
سألنا فأعطيتم وعدنا فعدتم ... ومن أكثر التسآل يوما سيحرم
[illegible] ... [illegible]

القصيدة الرابعة للبيد بن ربيعة بن مالك العامري [illegible]

[illegible]

عفت الديار محلها فمقامها ... بمنى تأبد غولها فرجامها
فمدافع الريان عري رسمها ... خلقا كما ضمن الوحي سلامها
دمن تجرم بعد عهد أنيسها ... حجج خلون حلالها وحرامها
رزقت مرابيع النجوم وصابها ... ودق الرواعد جودها فرهامها
من كل سارية وغاد مدجن ... وعشية متجاوب إرزامها
فعلا فروع الأيهقان وأطفلت ... بالجلهتين ظباؤها ونعامها
والعين ساكنة على أطلائها ... عوذا تأجل بالفضاء بهامها
وجلا السيول عن الطلول كأنها ... زبر تجد متونها أقلامها
أو رجع واشمة أسف نؤورها ... كففا تعرض فوقهن وشامها
فوقفت أسألها وكيف سؤالنا ... صما خوالد ما يبين كلامها
عريت وكان بها الجميع فأبكروا ... منها وغودر نؤيها وثمامها
شاقتك ظعن الحي يوم تحملوا ... فتكنسوا قطنا تصر خيامها
من كل محفوف يظل عصيه ... زوج عليه كلة وقرامها
زجلا كأن نعاج توضح فوقها ... وظباء وجرة عطفا آرامها
حفزت وزايلها السراب كأنها ... أجزاع بيشة أثلها ورضامها
بل ما تذكر من نوار وقد نأت ... وتقطعت أسبابها ورمامها
مرية حلت بفيد وجاورت ... أهل الحجاز فأين منك مرامها
بمشارق الجبلين أو بمحجر ... فتضمنتها فردة فرخامها
فصوائق إن أيمنت فمظنة ... منها وحاف القهر أو طلخامها
فاقطع لبانة من تعرض وصله ... ولشر واصل خلة صرامها
واحب المجامل بالجزيل وصرمه ... باق إذا ظلعت وزاغ قوامها
بطليح أسفار تركن بقية ... منها فأحنق صلبها وسنامها
فإذا تغالى لحمها وتحسرت ... وتقطعت بعد الكلال خدامها
فلها هباب في الزمام كأنها ... صهباء خف مع الجنوب جهامها
أو ملمع وسقت لأحقب لاحه ... طرد الفحول وضربها وكدامها
يعلو بها حدب الإكام مسحج ... قد رابه عصيانها ووحامها
بأحزة الثلبوت يربأ فوقها ... قفر المراقب خوفها آرامها
حتى إذا سلخا جمادى ستة ... جزءا فطال صيامه وصيامها
رجعا بأمرهما إلى ذي مرة ... حصد ونجح صريمة إبرامها
ورمى دوابرها السفا وتهيجت ... ريح المصايف سومها وسهامها
فتنازعا سبطا يطير ظلاله ... كدخان مشعلة يشب ضرامها
مشمولة غلثت بنابت عرفج ... كدخان نار ساطع أسنامها
فمضى وقدمها وكانت عادة ... منه إذا هي عردت إقدامها
فتوسطا عرض السري وصدعا ... مسجورة متجاورا قلامها
محفوفة وسط اليراع يظلها ... منه مصرع غابة وقيامها
أفتلك أم وحشية مسبوعة ... خذلت وهادية الصوار قوامها

ألا هبي بصحنك فاصبحينا ... ولا تبقي خمور الأندرينا
مشعشعة كأن الحص فيها ... إذا ما الماء خالطها سخينا
تجور بذي اللبانة عن هواه ... إذا ما ذاقها حتى يلينا
ترى اللحز الشحيح إذا أمرت ... عليه لماله فيها مهينا
صبنت الكأس عنا أم عمرو ... وكان الكأس مجراها اليمينا
وما شر الثلاثة أم عمرو ... بصاحبك الذي لا تصبحينا
وكأس قد شربت ببعلبك ... وأخرى في دمشق وقاصرينا
وإنا سوف تدركنا المنايا ... مقدرة لنا ومقدرينا
قفي قبل التفرق يا ظعينا ... نخبرك اليقين وتخبرينا
قفي نسألك هل أحدثت صرما ... لوشك البين أم خنت الأمينا
بيوم كريهة ضربا وطعنا ... أقر به مواليك العيونا
وإن غدا وإن اليوم رهن ... وبعد غد بما لا تعلمينا
تريك إذا دخلت على خلاء ... وقد أمنت عيون الكاشحينا
ذراعي عيطل أدماء بكر ... هجان اللون لم تقرأ جنينا
وثديا مثل حق العاج رخصا ... حصانا من أكف اللامسينا
ومتني لدنة سمقت وطالت ... روادفها تنوء بما ولينا
ومأكمة يضيق الباب عنها ... وكشحا قد جننت به جنونا
وساريتي بلنط أو رخام ... يرن خشاش حليهما رنينا
فما وجدت كوجدي أم سقب ... أضلته فرجعت الحنينا
ولا شمطاء لم يترك شقاها ... لها من تسعة إلا جنينا
تذكرت الصبى واشتقت لما ... رأيت حمولها أصلا حدينا
وأعرضت اليمامة واشمخرت ... كأسياف بأيدي مصلتينا
أبا هند فلا تعجل علينا ... وأنظرنا نخبرك اليقينا
بأنا نورد الرايات بيضا ... ونصدرهن حمرا قد روينا
وأيام لنا غر طوال ... عصينا الملك فيها أن ندينا
وسيد معشر قد توجوه ... بتاج الملك يحمي المحجرينا
تركنا الخيل عاكفة عليه ... مقلدة أعنتها صفونا
وأنزلنا البيوت بذي طلوح ... إلى الشامات تنفي الموعدينا
وقد هرت كلاب الحي منا ... وشذبنا قتادة من يلينا
متى ننقل إلى قوم رحانا ... يكونوا في اللقاء لها طحينا
يكون ثفالها شرقي نجد ... ولهوتها قضاعة أجمعينا
نزلتم منزل الأضياف منا ... فأعجلنا القرى أن تشتمونا
قريناكم فعجلنا قراكم ... قبيل الصبح مرداة طحونا
نعم أناسنا ونعف عنهم ... ونحمل عنهم ما حملونا
نطاعن ما تراخى الناس عنا ... ونضرب بالسيوف إذا غشينا
ببيض من قنا الخطي لدن ... ذوابل أو ببيض يعتلينا
كأن جماجم الأبطال فيها ... وسوق بالأماعز يرتمينا
نشق بها رؤوس القوم شقا ... ونخليها الرقاب فيختلينا
وإن الضغن بعد الضغن يبدو ... عليك ويخرج الداء الدفينا
ورثنا المجد قد علمت معد ... نطاعن دونه حتى يبينا
ونحن إذا عماد الحي خرت ... على الأحفاض نمنع من يلينا
نجذ رؤوسهم في غير بر ... فما يدرون ماذا يتقونا
كأن سيوفنا فينا وفيهم ... مخاريق بأيدي لاعبينا
كأن ثيابنا منا ومنهم ... خضبن بأرجوان أو طلينا
إذا ما عي بالإسناف حي ... من الهول المشبه أن يكونا
نصبنا مثل رهوة ذات حد ... محافظة وكنا السابقينا
بشبان يرون القتل مجدا ... وشيب في الحروب مجربينا
حديا الناس كلهم جميعا ... مقارعة بنيهم عن بنينا
فأما يوم خشيتنا عليهم ... فتصبح خيلنا عصبا ثبينا
وأما يوم لا نخشى عليهم ... فنمعن غارة متلببينا
برأس من بني جشم بن بكر ... ندق به السهولة والحزونا
ألا لا يعلم الأقوام أنا ... تضعضعنا وأنا قد ونينا
ألا لا يجهلن أحد علينا ... فنجهل فوق جهل الجاهلينا
بأي مشيئة عمرو بن هند ... نكون لقيلكم فيها قطينا
بأي مشيئة عمرو بن هند ... تطيع بنا الوشاة وتزدرينا
تهددنا وتوعدنا رويدا ... متى كنا لأمك مقتوينا
فإن قناتنا يا عمرو أعيت ... على الأعداء قبلك أن تلينا
إذا عض الثقاف بها اشمأزت ... وولتهم عشوزنة زبونا
عشوزنة إذا انقلبت أرنت ... تشج قفا المثقف والجبينا
فهل حدثت في جشم بن بكر ... بنقص في خطوب الأولينا
ورثنا مجد علقمة بن سيف ... أباح لنا حصون المجد دينا
ورثت مهلهلا والخير منه ... زهيرا نعم ذخر الذاخرينا
وعتابا وكلثوما جميعا ... بهم نلنا تراث الأكرمينا
وذا البرة الذي حدثت عنه ... به نحمى ونحمي الملجئينا
ومنا قبله الساعي كليب ... فأي المجد إلا قد ولينا
متى نعقد قرينتنا بحبل ... تجذ الحبل أو تقص القرينا

وخلا الذباب بها فليس ببارح ... غردا كفعل الشارب المترنم
هزجا يحك ذراعه بذراعه ... قدح المكب على الزناد الأجذم
تمسي وتصبح فوق ظهر حشية ... وأبيت فوق سراة أدهم ملجم
وحشيتي سرج على عبل الشوى ... نهد مراكله نبيل المحزم
هل تبلغني دارها شدنية ... لعنت بمحروم الشراب مصرم
خطارة غب السرى زيافة ... تطس الإكام بوخذ خف ميثم
وكأنما تطس الإكام عشية ... بقريب بين المنسمين مصلم
تأوي له قلص النعام كما أوت ... حزق يمانية لأعجم طمطم
يتبعن قلة رأسه وكأنه ... حدج على نعش لهن مخيم
صعل يعود بذي العشيرة بيضه ... كالعبد ذي الفرو الطويل الأصلم
شربت بماء الدحرضين فأصبحت ... زوراء تنفر عن حياض الديلم
وكأنما تنأى بجانب دفها ال ... وحشي من هزج العشي مؤوم
هر جنيب كلما عطفت له ... غضبى اتقاها باليدين وبالفم
بركت على جنب الرداع كأنما ... بركت على قصب أجش مهضم
وكأن ربا أو كحيلا معقدا ... حش الوقود به جوانب قمقم
ينباع من ذفرى غضوب جسرة ... زيافة مثل الفنيق المكدم
إن تغدفي دوني القناع فإنني ... طب بأخذ الفارس المستلئم
أثني علي بما علمت فإنني ... سمح مخالقتي إذا لم أظلم
فإذا ظلمت فإن ظلمي باسل ... مر مذاقته كطعم العلقم
ولقد شربت من المدامة بعدما ... ركد الهواجر بالمشوف المعلم
بزجاجة صفراء ذات أسرة ... قرنت بأزهر في الشمال مفدم
فإذا شربت فإنني مستهلك ... مالي وعرضي وافر لم يكلم
وإذا صحوت فما أقصر عن ندى ... وكما علمت شمائلي وتكرمي
وحليل غانية تركت مجدلا ... تمكو فريصته كشدق الأعلم
سبقت يداي له بعاجل طعنة ... ورشاش نافذة كلون العندم
هلا سألت الخيل يا ابنة مالك ... إن كنت جاهلة بما لم تعلمي
إذ لا أزال على رحالة سابح ... نهد تعاوره الكماة مكلم
طورا يجرد للطعان وتارة ... يأوي إلى حصد القسي عرمرم
يخبرك من شهد الوقيعة أنني ... أغشى الوغى وأعف عند المغنم
ومدجج كره الكماة نزاله ... لا ممعن هربا ولا مستسلم
جادت له كفي بعاجل طعنة ... بمثقف صدق الكعوب مقوم
فشككت بالرمح الأصم ثيابه ... ليس الكريم على القنا بمحرم
فتركته جزر السباع ينشنه ... يقضمن حسن بنانه والمعصم
ومشك سابغة هتكت فروجها ... بالسيف عن حامي الحقيقة معلم
ربذ يداه بالقداح إذا شتا ... هتاك غايات التجار ملوم
لما رآني قد نزلت أريده ... أبدى نواجذه لغير تبسم
عهدي به مد النهار كأنما ... خضب اللبان ورأسه بالعظلم
فطعنته بالرمح ثم علوته ... بمهند صافي الحديدة مخذم
بطل كأن ثيابه في سرحة ... يحذى نعال السبت ليس بتوأم
يا شاة ما قنص لمن حلت له ... حرمت علي وليتها لم تحرم
فبعثت جاريتي فقلت لها اذهبي ... فتجسسي أخبارها لي واعلمي
قالت رأيت من الأعادي غرة ... والشاة ممكنة لمن هو مرتم
وكأنما التفتت بجيد جداية ... رشإ من الغزلان حر أرثم
نبئت عمرا غير شاكر نعمتي ... والكفر مخبثة لنفس المنعم
ولقد حفظت وصاة عمي بالضحى ... إذ تقلص الشفتان عن وضح الفم
في حومة الحرب التي لا تشتكي ... غمراتها الأبطال غير تغمغم
إذ يتقون بي الأسنة لم أخم ... عنها ولكني تضايق مقدمي
لما رأيت القوم أقبل جمعهم ... يتذامرون كررت غير مذمم
يدعون عنتر والرماح كأنها ... أشطان بئر في لبان الأدهم
ما زلت أرميهم بثغرة نحره ... ولبانه حتى تسربل بالدم
ولقد شفى نفسي وأبرأ سقمها ... قيل الفوارس ويك عنتر أقدم
فازور من وقع القنا بلبانه ... وشكا إلي بعبرة وتحمحم
لو كان يدري ما المحاورة اشتكى ... ولكان لو علم الكلام مكلمي
والخيل تقتحم الخبار عوابسا ... من بين شيظمة وأجرد شيظم
ذلل ركابي حيث شئت مشايعي ... لبي وأحفزه بأمر مبرم
ولقد خشيت بأن أموت ولم تدر ... للحرب دائرة على ابني ضمضم
الشاتمي عرضي ولم أشتمهما ... والناذرين إذا لم ألقهما دمي
إن يفعلا فلقد تركت أباهما ... جزر السباع وكل نسر قشعم

القصيدة السابعة للحارث بن حلزة اليشكري

آذنتنا ببينها أسماء ... رب ثاو يمل منه الثواء
فالمحياة فالصفاح فأعناق ... فتاق فعاذب فالوفاء
بعد عهد لنا ببرقة شماء ... فأدنى ديارها الخلصاء
فرياض القطا فأودية ... الشربب فالشعبتان فالأبلاء
لا أرى من عهدت فيها فأبكي ... اليوم دلها وما يحير البكاء
وبعينيك أوقدت هند النار ... أخيرا تلوي بها العلياء
فتنورت نارها من بعيد ... بخزازى هيهات منك الصلاء

واعتداه ورث عشيان للمشيد … ذكرها از لا ركال الدماء
وولدنا ناعس وين ام اماس … من قريب لما اتانا الحباء
ما تكوا الطيع والتعاشى وانا … تعاشوا فى التعاشى الداء
حذر الجور والتعدى وهل ينقض … ما فى المهارق الاهواء
عننا باطلا وظلما كما تعتر … عن حجرة الربيض الظباء
ام علينا جرى ايادكما نيط … بجوز المحمل الاعباء
ام جنايا بنى عتيق فانا … منكم ان غدرتم براء
وتكوهم … وآسوا … نهاب … منها الحذاء
ام علينا جرى قضاعة ام ليس … علينا فيما جنوا انداء
لم يحلوا بنى رزاح ببرقا … ء نطاع لهم عليهم دعاء
ثم خيل من بعد ذاك مع الغلاق … لا رافة ولا ابقاء

وابناه … سمعه اعلا … ء بكرام اسلامهم اعلاء
مثلها تخرج النصيحة للقو … م فلاة من دونها افلاء
واذكروا حلف ذى المجاز وما قد … م فيه العهود والكفلاء
واعلموا اننا واياكم فيما … اشترطنا يوم اختلفنا سواء
اعلينا جناح كندة ان يغنم … غازيهم ومنا الجزاء
ليس منا المضربون ولا قيس … ولا جندل ولا الحذاء
وثمانون من تميم بايدي … هم رماح صدورهن القضاء
ام علينا جرى حنيفة ام ما … جمعت من محارب غبراء
ثم جاؤا يسترجعون فلم تر … جع لهم شامة ولا زهراء
ثم فاؤا منهم بقاصمة الظهـ … ر ولا يبرد الغليل الماء
وهو الرب والشهيد على يو … م الحيارين والبلاء بلاء

كتاب الاشربة

اذا افترقت الفرق سبعين فرقة ونيفا كما قد جاء في واضح النقل

ولم يك منهم ناجيا غير فرقة فقل لنا يا ذا البصائر والعقل

أفي الفرق الهلاك آل محمد ام الفرقة الناجين اجبني

فان قلت هلاكا كفرت وان تقل نجاة فما ذا تقدم الغير بالفضل

رضيت عليا لي اماما وهاديا وانت على الباقين في اوسع الحل

[illegible]

این قصیده را که منطق الطیر می‌خوانند خاقانی در مدح [illegible] گفته

زد نفس سربمهر صبح ملمع نقاب
خیمه روحانیان کشت معنبر طناب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عاشق اصفهانی رحمه الله

[illegible]

ایضا عاشق اصفهانی رحمه الله

[illegible]

تا بپوشیده چو کوه لباس اطلس | سر بکشیده همه باده بر عرش محل
کامها بکند باز [illegible] | نیش هم نوش شود در دم زنبور عسل
موسم باده عشرت شد و کرد معظم | باده از شاه [illegible]
سر بوشان همه چون سرو [illegible] | باده نوشان همه چون سرو [illegible]
[illegible] | [illegible]
آن شو وصف خرابات بود احسن | این بهر وصف گلستان بطرز احسل
[illegible] | شیشه باده بکلزار بر آمد ز بغل
حال آنست که توهم باده خوری [illegible] | پیش از این قصه [illegible] مستقبل
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | چه زمین و چه زمان [illegible]

تاج و تخت جم و کی پیش گدایان تو هست | کامدان خط که سلطان توی ای میر اجل
نکند ربط جهت مور از حقیر | خرمن هر دو جهان جلوه [illegible]
نیست ممکن که وجود فلک و مهر نجوم | کار آسون که جسم تو را [illegible]
[illegible] | [illegible] اکحل
[illegible] | تا شوم مدح سرای تو [illegible]
[illegible] | پای اندیشه [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | میکشد سر بفلک [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | آسمان کم نکرم [illegible]

مرثیه اطوطی خان [illegible] رحمه الله علیه

[illegible]

وردعا الرحل حتى حوابن جدهان فيهم | مسلبة حتى مبيتة الثكل
ثوى منهم في بئر بدر عصابة | ذوو بخدات في الحروب وفي التهل
دعى الغي منهم من دعى فاجابه | وللغي اسباب مقطعة الوصل
فاضحوا لدى دار الجحيم بمعزل | عن البغي والعدوان اشغل الشغل

وقال علي عليه السلام ايضا في يوم بدر

رأيت المشركين بغوا علينا | ولجّوا في الغواية والضلال
وقالوا نحن اكثر اذ نفرنا | غداة الروع بالاسل الطوال
فان تبغوا وتفخروا علينا | بحمزة وهو في الغرف العوالي
فقد اودى بعتبة يوم بدر | وقد اودى وجاهد غير آل
وقد فللت خيلهم ببدر | واتبعنا الهزيمة بالرجال
وقد غادرت كبشهم جهارا | بحمد الله طلحة في المجال
فخر لوجهه فرفعت عنه | رقيق الحد حودث بالصقال
كان الملح خالطه اذا ما | تلظى كالعقيقة في الظلال

في ذكر الغزوات التي بين بدر واحد

وقال علي عليه السلام يمدح النبي صلى الله عليه وآله يوم بدر

الم تر ان الله ابلى رسوله | بلاء عزيز ذي اقتدار وذي فضل
بما انزل الكفار دار مذلة | ولاقوا هوانا من اسار ومن قتل
فامسى رسول الله قد عز نصره | وكان امين الله ارسل بالعدل
فجاء بفرقان من الله منزل | مبينة اياته لذوي العقل
فآمن اقوام كرام وايقنوا | وامسوا بحمد الله مجتمعي الشمل
وانكر اقوام فزاغت قلوبهم | فزادهم الرحمن خبلا على خبل
وامكن منهم يوم بدر رسوله | وقوما غضابا فعلهم احسن الفعل
بايديهم بيض خفاف قواطع | وقد حادثوها بالجلاء وبالصقل
فكم تركوا من ناشئ ذي حمية | صريعا ومن ذي نجدة منهم كهل
تبكي عيون النائحات عليهم | تجود باسبال الرشاش وبالوبل
نوائح تبكي عتبة الغي وابنه | وشيبة تنعاه وتنعى ابا جهل

[illegible]

نظم

اهل تغطر الفوارس هكذا — عني وعنهم سائلوا اصحابه

اليوم يمنعني الفرار حفيظتي — ومصمم في الراس ليس بناب

اوديت عمرا اذ طغى بمهند — صافي الحديد مجرب قضاب

عبد الحجارة من سفاهة رايه — وعبدت رب محمد بصواب

وغدوت حين تركته متجدلا — كالجذع بين دكادك وروابي

وعففت عن اثوابه ولو انني — كنت المقطر بزني اثوابي

لا تحسبن الله خاذل دينه — ونبيه يا معشر الاحزاب

نظم

استعار سع ضيق المكر ضاويا — وكلاهما كفو كريم باسل

فتحالسا مهج النفوس كلاهما — وسط المجال مجالد ومقاتل

وكلاهما حسر القراع حفيظة — لم يثنه عن ذاك شغل شاغل

فاذهب علي فما ظفرت بمثله — قول سديد ليس فيه تحامل

نظم

لو كان قاتل عمرو غير قاتله — ما زلت ابكي عليه دائم الابد

لكن قاتله من لا يعاب به — من كان يدعى ابوه بيضة البلد

من هاشم في ذراها وهي صاعدة — الى السماء تميت الناس بالحسد

قوم ابى الله الا ان يكون لهم — مكارم الدين والدنيا بلا امد

يا ام كلثوم ابكيه ولا تدعي — ...

أقل منهم سبعة أو عشرة فكلهم أهل فسوق فجرة

أنا الذي سمتني أمي حيدرة	ضرغام آجام وليث قسورة
عبل الذراعين شديد القصرة	كليث غابات كريه المنظرة
أكيلكم بالسيف كيل السندرة	أضربكم ضربا يبين الفقرة
وأترك القرن بقاع جزرة	أضرب بالسيف رقاب الكفرة
ضرب غلام ماجد حزورة	من يترك الحق يقوم صعره

[illegible]

بعدم کرد ... میکشید ... چنانچه تا حال ... در پس سنگ شکافته شد و حذیفه بیرون آمد

و حق ... اگر ... بر زمین ... و آن بیست و چهار

... حذیفه ... سلمان و عمار ... حضرت ... و حذیفه و سلمان ...

میکشید ... ایشان ... متفرق بودند ...

عقبه ... ایشان ... عقبه ...

... بسیار ... شدند و ... بیرون ... از جانب ...

... ایشان ... عقبه ...

... ایشان ... شکست و بعضی ایشان شکست ...

ایشان ... عظیم شد ... ایشان ... پیغمبر ...

که حذیفه ... منافقان ... حضرت را در عقبه ... بقدرت خدا ...

... حذیفه ... از جنگ ...

... ابوبکر ... و ابوسفیان ... سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح ... و مغیرة بن شعبه و سالم

[illegible]

[illegible]

حضرت بمدینه هجرت نموده آن ملعون تحریص کفار بر جنگ آنحضرت مینمود و انواع اذیتها با آنحضرت رسانید و بعد از فتح مکه بسوی طایف گریخت [illegible]
اهل طائف مسلمان شدند از طائف گریخت و بشام ملحق شد و اختیار رهبانیت کرد و او پدر حنظله بود که در احد شهید شد و ملائکه او را غسل
دادند پس آن ملعون نزد منافقان مدینه فرستاد که مسجدی بنا کنید که در آن جمعیت نمائید که من میروم نزد قیصر روم و از او
لشکری میگیرم و بسوی مدینه می‌آیم که محمد را از مدینه بیرون کنم پس منافقان مدینه منتظر آمدن آن ملعون بودند چنانکه حق تعالی اشاره بآن فرموده
پس آن ملعون پیش از آنکه بپادشاه روم برسد بجهنم واصل شد پس حق تعالی منع نمود رسول خود را از آنکه در مسجد ایشان نماز کند و فرموده که لا تقم فیه
ابدا لمسجد اسس علی التقوی الآیه [illegible]
[illegible]

[illegible]

ابياد قوله الرضي ابوه محمد
كان له فضل مولانا على
وعات الشافعي ليس بدري
ابياد يا اهل بيت رسول الله حبكم
كفاكم شرفا انه الفضل انكم
ابياد لو شق قلبي ارى وسطه
الشرع والتوحيد من جانب
ابياد يا راكبا قف بالمحصب من منى
لو كان رفضا حب آل محمد
ابياد قالوا رفضت قلت كلا
لو كان حب الوصي رفضا
احب عليا لا ابالي وان رضا
فرع عنه قول الشافعي ومالك
وقالوا انا قوم وحديثهم
للصباحي في مدحه

لا ينحو الناس طرا سجدا له
مقوع الشك فيه انه الله
ام ربه الله
فرض من الله في القرآن انزله
من لم يصل عليكم لا صلاة له
وحب اهل البيت من جانب
فانتم بعض العباد ابياد
وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
روي جبرئيل عن آبائهم

يا آية الله بل يا قسمة البشر ‏ يا غاية الأمر بل يا منتهى الفكر

من اليه اشارات العقول كما ‏ به الأنباء تحت الهو والخطر

حيث المنارة على الأفلاك حين دنا ‏ أيات شأنك في الأيام والعصر

يا أولا اثرا نورا ومعرفة ‏ يا آخرا ظاهرا في العين والأثر

لك العبارة بالنطق البليغ كما ‏ لنا الاشارات بالإيماء والصور

كم خاض فيك الناس وانتهوا فانّا ‏ معناك محتجب عن كل مقتدر

انت الدليل لمن حارت بصيرته ‏ طيه في مشكلات القول والعبر

انت الغني عن الدنيا وزخرفها ‏ اذ انت سام على اناع فوق البشر

[illegible]

خاک ... البو ما حفظ علیك ... بکم

انا الوحید	...	...	والفتح
انبئنا العهد ...	وما	فالله المبعوث ...	وشیح
ام أورث ...	...	...	...
وسالك المصطفی ...	...	من قضایا کم ...	الفیح
... وار	...	...	...
ما تری عذرك فی الحشر	...	... الویل اذا ...	الفج
...	...	... حمام	...
یا بنی الزهرا ...	...	...	...
... ولا ...	بکم	لا ...	...

... سلطان ... شاه ... حکیم سنائی ... اهل سنت ... مذهب شیعه ... سنائی ...

[illegible]

حوضنا الذي بين صنعاء الى ايلة فارض الشام او اوسع
ينصب فيهم علم الهدى والحوض من ماء له مترع
يفيض من رحمته كوثر ابيض كالفضة او انصع
حصاه ياقوت ومرجانة ولؤلؤ لم تجنه اصبع
بطحاؤه مسك وحافاته يهتز منها مونق مربع
اخضر ما دونه الورى ناظر وفاقع اصفر او انصع
والعطر والريحان انواعه ذاك وقد هبت به زعزع
ريح من الجنة مأمورة ذاهبة ليس لها مرجع
فيه اباريق وقدحانه يذب عنها الرجل الاصلع
يذب عنها ابن ابي طالب ذبكم جربا ابل شرع
اذا دنوا منه لكي يشربوا قيل لهم تبا لكم فارجعوا
دونكم فالتمسوا منهلا يرويكم او مطعما يشبع
هذا لمن والى احمد ولم يكن [illegible] [illegible] يتبع
فالفوز للشارب من حوضه والويل والذل لمن يمنع
والناس يوم الحشر راياتهم خمس فمنها هالك اربع
فراية العجل وفرعونها وسامري الامة المشنع
[illegible]

حکم عکم محبش توس فشانا ابشر
امرجاری نسقش شیر عدوا بهبات

چشم طفل ادب اموزه دبستان ویث
ابکالا ازلی [illegible] مریم کوزد

احتیاطی کرده دین دایره کم برکار
دولت ذات تو یکتا [illegible] فوق الذات

در زمان سبق علم آدم بوده
حق سخن کو عمد ثوابت واده طوطک

کرکنا فی سکون امرش در [illegible]
نام صبح نشود ای ملک بین وحت

دستلاب زدو فکر و دریا وجنبش
دنقوم صبح [illegible]

از دوست کی جمهپود هرکه
فهم لذات جنان [illegible]

هرکه دیده می بعشق تو بکام [illegible]
از سرانکشت تا سعت دهدش [illegible]

[illegible] تا ده و [illegible] وجود
عجبا [illegible] بانک د جبش [illegible]

کز [illegible] والعزیز الیت [illegible]
طلیس بقرب الیت [illegible]

از غریب [illegible]
[illegible]

برف طراحی باغ از [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

[illegible]
سوان تا ابدا [illegible]

[illegible]
با [illegible]

شده [illegible]
[illegible]

[illegible] از [illegible] کرده [illegible]
[illegible]

[illegible]
اندر [illegible] شوکت [illegible]

[illegible]
پادشاه [illegible]

[illegible] الله علی الخلق علی [illegible]
کرده [illegible]

اکر چون [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
کرده هرکاه [illegible]

[illegible]
خضر را [illegible]

کر دیکر علی بی چو آن ذات — وز این بی تکو خلافت داد
ولیکو بنا بشوری نهاد — کز آن بود مشغول تر بود
در آیین اسلام شوری بود — خلافت بکسی دو شش تقو
یکی عبد رحمن و عثمان دکر — زبیر و علی طلحه و سعد بود
ولیکن چو ایشان مقتول بود — کز بو بکی از پنج مرد دکر
کنند اتفاق و به چندین — بود او خلیفه بر اهل جهان
بمانند اوزا امام زمان — در ایشان تا بند بام جلال
کواه شوم دو سیاد فیل زاد — کند عبد رحمن همه سو کشیل
هند دو بد انسوی آنت چو خل — دکر کی تاید بامرش خلاف
نکار شخود و دا ذلش بعاف — بند عبد رحمن بآن اعتماد
کز کرده بد بیکو نشد صاحب داد — خورش وبه بهراز انتخاب
کاوه چنین ذات با بو تراب — بشان دل مصر آمیز بود
دکر شوهر خوار شی بزبود — مراد خلیفه همین بود بس
کر بود شاید علی دست

الحاسار شاه کرشیر بزم — هنسر دی خال تر اصد یوسف
چو دامن الروخت ماه بر چشان آراخ — جلوه ات آموخت کبک خرامان خرام
طرنج از غرت پیام بیکند — لعل از لعلت وساده
کر شوید کو چه بیاشد بیاشو بی — هر بر وبه کوچه بیاید بی بیاید تمام
کر نشانم سر عنایت بر تو — ور عقیم در هوایت شیشکی بر من حرام
عشق بر آن شیوه دارد از تو — از نظام جمیل ایا فرد ابر میکدام
با ترده رخست طرف — رود صبا تا الان کلستان بو جشم بر مشام
روضه ده بود چو چشمت از وی — چشم مدیم چو کو از کوش از وی

فافرغ الى معج الردى نقيه تطهير الجنس رب الشاذهب والقواضب والمقانب والخس

والبيض والبيض القواطع والقطارفة الحس والجاهات الثا ساتت وغوتها الشيو النحس

من كل سوار الفتاة بيطهم صب سلس الشرك منها نائم والطير منها سفرس

عفت بسوم الفكر الجيط قرنا نأبوب ونثت اعتنا لسالا حرب بن حرب فاركس

رفع المضاحف بحير من الحسام وبغس جانى الحسام العنوى ومعاذر الرمح الورس

فالشايع راعين مشهدة وخلب مختلس ونسوت بارقى المهوان فن عزعت وكن قدس

الفوت برة مختلس والصوت وعد مرتجس فتذوت ساكنها على هام الخوارج كالقبس

يحل بنا قبل الرف اسد المنهم والوطس الراصد الوبيع الشيخ الناكر الجير التدس

بط عليه اهد بنا عاد التجبيج فينا جلس

برعن شو ساق النقام التاجر لبيهات بيضات النعام يقلها من العيس اشباه النعام النواخر لن تلمس من بين العميم وحاجر

فريق وماء المشهدات الخوادر تنوء باعناء الخط وانها السنف من لج العيون النواظل ومن دون ذالت الحنو وطيد

شارع جدينة القرب المعاصر نبل لنا مال التسريف وتحنى تحت منصور الكتيبة ناظر اذا اعتزت كان الثغوف نمالها

وبالس اسارف وسفوسانو فيا رب منها الاكل عاشق سواى وعنها الاكل ناظر لها غمس ورق في الهوى وتجنى

فيها سوابا على بادو عاشر فباحية فيها العذاب واحد حلول عتاب في الحوادر التراخي وشق اليها الناس منبرى كما

[illegible]

كانت بجيبة آدم تطلع
بتطهرها من قبل الايوشع
تجري اكف او بعود وانح
الأوراق تقعو ربه البطأ و توح
سيفو امرئ في البرية سولع
حاشا لمثلك ان يقال حبيدع
اقرأ ذهبك ام حسامك اقطع
لجميع ارباب النهى والجميع
ولاجمع البرية مجمع
والشيع ابيض مسفرا لا يدفع
سيقر يطفو الداو يقع
نادقت على هواك وطارع
اعوى لاجلك كل من يتشيع
كالهم الليل ناحوا بيده مع
اسد العرين الربد لا تتكعكع
بالفتح في عصو بدمع
ضب نفاسه الليام الرتع
لكم على حتم وعبد الكرع
مكوثر لبي وقرط يترع
بالخضر من فردوس يتلقع
والدهر شفوق الرداء مقنع
خير الورى من ان يطوق ويمنع
والسيف عضب والفؤاد مشيع
بإلها حكمرة مجمع
انا فيم على نفر نفسك انز
انوش وصدوجه تحبك تاب
تحبول الدنيا وجنت بانت
لسوادن من حر الصبا لا يسمع
ان لمك من من الشبابة غايلة
فما يترب شاد فما جرى
لانا الفتى هواد لي لواذ
سعيني مجى حين انظر وجه
هو مليبى حلا الفتا و مصلى

وشهاب موتي حيث الكر يبلو
يا هاذم الاحباب لا يخبر عن
لو لا حدوثك ملك انك جاهل
ما القائل العلوف الاخرة
انابه سديجك الكون لا اصلا
بل انت في يوم الفيقة حاكم
ونقدر معيك بالتى عارف
عن نعمة الصدو يطلع بوردها
من اجله خلق الزمان وسواه
والسيف يوم الملقاه حسانيا
يا من لديه ارض يطلى متول
وتكاد نفسي ان تذوب صبابة
ولقد علمت بانه لا بد من
فيها الال الى الحديد سوارم
تلك التي انا اعتب عنها على
عفرت بنات الاعوجية هولها
تلك الصفاين كالاماء بنى تسق
مثل البشا يا بلاد لا يشق مهى
تاالله لا انسى الحسين وشلوه
غطاء التسابك سدوه وجبينه
فجع على تلك الدماء تراقبه
فهو الولى لثارها وهو الولد
الشاعر ابيات في مدح الرسول
حكام في شرع الهوى لا اعدل
لك موطن تأوى اليه وسول
ينقل الاحوال لا يتنقل
في القلب لا يخفي ولا يتبدل
الشكوى وضيق الوشاة فيقل
ظعانا بانه سابة لا تقتل
ابدا بغيرها و لا تخل
من يتقل على هواه ويبدل
حوبا فيذكر الحياء تجيل
من ذلق ما كنت فيها اجهل

وعند الالاوة تخشع
حق من التمام موج ومقدع
الارواح في الاشباح والتشرع
فيها الختلك الشريفة منجع
وانا الخطيب الهبرزة المصقع
في العالمين وشافع ومشفع
هل فضل علمك ام جنابك اوسع
حق الصبابة تا عذلوني اودع
شهب كشمس وجن ليل اودع
وهو الملاذ لنابر و المفزع
تم المراد الرحب والمشرع
خلقا وطبعا لا كمن يتطبع
مهلكم وليوم افرع
مشهورة ورماح خط شرع
نفس منازعى وشوق نبيع
ما يستباح لها وما دائما يمنع
يتف فهن وبالسياط تقنع
الخمار ويستباح البرقع
نحن الشابك بالعراء موذع
فالارض ترجف خيفة وتضعضع
ايدى امية عنوة وتقنع
لعيها الاكل عود ميلع
الصبر الاسى فرالك يحل
انفنك عمرك في هواك تكرما
انطق اقى بالاساءة مقلع
والله لا اسلوك حتى انثلى
من لي باهيف تدا ام قيامه
متلون متغير متعتب
اولئك قد طال العذاب بقول له
وصعيد حيث حلة فر كارهى
ولا هتكن على الهوى سرايا
فكانا عيد وده من حرة
لولاه لم ارو الحيرة و لم اتل

يا من لو دوت ذكاه ولم يغر
يا طالع الباب الذي عن هرها
لولا مثالك ملك انك باسط
ما الدهر الا عبدك الفن الفتى
القول فيك سجيع كلا ولا
والمدح جلك وكنت احدق قال
لي فيك معتقد ساكشف سره
والله لولا حيدر ما كانت الدنيا
على الغيوب اليه غير مدافع
هذا اعتقادي قد كشفت غطاه
اهوال حتى في حشاشة مهجتي
ورايت دين الاعتزال وانني
يحيه من حبذا الاله كتائب
ورجال موت مقدمون كانهم
والله بكيت للتل آل محمد
وحريم آل محمد بين العدا
من فوق اقتاب الجمال يشقها
فصعد في فيده لا يقتل
مثلفا حى الشباب وفي عد
والشمس ناشرة الذوائب ثاكل
يا بن ابيها العباس احمد انز
الدهر طوع والشبيبة غضه
والشعب الاهل سالك بيهل
وتضن بالنزر القليل وتجهل
كيف الدواء وقد اصيب المقتل
تحت التراب وجيوبهن الحيود
خدلم كان وطرف اكحل
متعنت متمنع متدلل
يا سرى تلق من طالب الحول
فتمع بدمون البيوت وترحل
ان الصبيرة في الحيرة اجمل
خلق اليها من دمى تحو له
طلب التراث من القناعة اجمل

در حاشیه تفسیر کبیر شرح تجرید توجیه نوشته است در بیان آل الله ما یحتاج بقوله
و بعضی از متشبثین ایشان این حدیث را توجیه و تأویل کرده اند که مراد
علی بفتح عین و کسر لام و تشدید یاست و مراد آنست که حضرت علی
عیان پیغمبرست و آل او در دنیا ند و آنحضرت را از اهل آل پیغمبر
نشمارند زیرا که او از اهل آل آنحضرت نیست و بعضی دیگر لفظ الله که
بین فاصله نکنند و جدا نمی نمایند یعنی میان آل و من بسبب
کراهه از آل من بیرون کنند زیرا که علی و اهل آل آنحضرت است و ذکر
الکفعمی فی حواشی مصباحه اذ قال القطب الراوندی فی شرح الشهاب
الأوسط ان یقال صلی الله علیه و علی آله لأن العطف علی الضمیر المجرور
بدون اعادة الجار ضعیف و اذا قیل صلی الله علی محمد فالوسط ان
یقال و آل محمد و لا یعاد الجار لیکون الکلام جملة واحدة انتهی
و اقول اذا اورد ان یکون فی السورة الاوسط ایضا جملة واحدة
فانا نقول و الله بالغیب علی ان یکون الواو بمعنی مع کما قالوه فی
نحو ذلک و ذیلا توثیر ~~~ بعلاه سید اطوفان در مدح آنجناب

جوهر آنجا کر لنکر انداز | کردش از چرخ اخضر انداز
دون کار از کاه من هرسو | طرح سنگ سکندر انداز
بحر عصیانم از بجوش آید | شود در محفل کشور انداز
با چنین جرم خوشدلم کر حذا | کار و محشر حیدر انداز
اکر به حکش ارکند پرواز | جبرئیل امین پر انداز
اکرا برد زجرنا طه اش | دربکوش چنبر انداز
شاهد حسن عالم افروزش | پرده اندیخ اکر بر انداز
عقل متواند از تماشایش | چشم بیناش دیکر انداز
شد فنیش اکر تواجشه | نی تصویر شکر انداز
کوسزین بنام او نشود | خویشتن سکه اندر انداز
کوچرخ مدقود از سر لطف | نظر فیض منظر انداز
اکر ستقون او شود بیکر | کوثرت زحوه بر انداز
جد کند شعله برق شمشیرش | رعشه بر مهر خاور انداز
نعره اش کاه رزم عالم را | یتق زلزل چنان در انداز
کر چو لعل خزان و سید بهی | بار سیاره از بر انداز
عقل کل در مجالس وصفش | ذکر الله اکبر انداز
هر جانبه کر شد هوای او | جود صدق عقد کو هر انداز
آستان دو شاه و هر ذون | از کواکب جواهر انداز
یا علی تیغ تست عالم کیر | هر کرکردن کشد سر انداز

[illegible]

ناش هدم نقش بود

ابن الكبر [illegible] ارباب كمال

[illegible]

الشيخ حسن [illegible]

[illegible]

كتبت على صفحات اولاد الزنا

ما لم يزل من الآثام [illegible]

[illegible]

[illegible]

والسلون لواحد قواحول الشیطان | هوا السفاء من له الزهراء

لا سیما الاول القفا و الامر الاخر | لبحثهم ازمنت لاجله الاسباب

اهت صفات ذات الالباب | هو قال محمد النهار امنا

فلم مدبر ذات الباب | خلد یک دوده کش الوده

جام سراجی داشت دولت | چو کفتم کرامتی شاهی

چون فرق بخط دو سیاهی | چو کو خالکبر و منکر اخر

ذات ثابت چه آمد پس آخر | بکفت اوله خالا ازو مذهب

[illegible]

مدح النبي وشق له من اسمه ليجله ... فذو العرش محمود وهذا محمد
ولقد علمت بان دين محمد ... من خير اديان البرية دينا
والله لن يصلوا اليك بجمعهم ... حتى اوسد في التراب دفينا
فاصدع بامرك ما عليك غضاضة ... وابشر بذاك وقر منك عيونا
اوصي بنصر النبي الخير مشهده ... عليا ابني وشيخ القوم عباسا
وحمزة الاسد الحامي حقيقته ... وجعفرا ان تذودوا دونه الناسا
كونوا فداء لكم امي وما ولدت ... في نصر احمد دون الناس اتراسا

ومن شعر ابو طالب

الم تعلموا انا وجدنا محمدا ... نبيا كموسى خط في اول الكتب

وكم سئلوا في بكم فتحا ... فاصدق حديث لا حديث المرجم

ومما ارشدني امير المؤمنين كنت عن ... ولولا ابو طالب وابنه

لما مثل الدين شخصا وقاما ... فذاك بمكة آوى وحامى
وهذا بيثرب خاض الحماما ... تكفل عبد مناف بامر

ز میوه دلت آنکس که آب داشت دریغ
برآورد بر شاخ [illegible] باد چو دود زقوم

دل دان عالم شد از [illegible] مرقوم
علی ما [illegible] ذات مقدس مخدوم

فروغ شمع هدایت امیر داد [illegible]
که عقل و فضل در عالم ازوست [illegible]

محیط علم [illegible] کرد ذات اقدس او
رسیده از وی معنی [illegible] علوم

چو ذو الفقار دو قسم است [illegible]
حبیب مومن و کافر زهر یکی مقسوم

چو [illegible] علم سپهر بود [illegible] دل
[illegible] نجف کرد [illegible] محکوم

[illegible] او
[illegible]

[illegible]
[illegible] [illegible] مظلوم

[illegible] ما [illegible] ما
[illegible] مسموم

[illegible]

در شب ... خطبه ...	چون کشتی بقا بود ش برقرار پای
...	زان ... شهریار پای
...	...
...	...
...	...
عاشق ...	...
...	...
...	... عقاب ... کوهسار پای
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	...
...	چون شاخ ...

[illegible]

الا من اسليم ما اقول | فان القول سلمه الرسول
الا ابلغ معوية ابن حرب | لقد طاولك لو نفع الجميل
وناحية الاقوام من رجال | لهم الطام الذي لهم السول
هم نصروا النبي وهم اجابوا | رسول الله اذ خذل الرسول
نفينا مالك الاسحار عنه | ونابت الحرب ليس له فلول
فدنت له ومان ابا لكرمها | سبيل الحق عندكا سبيل
مضو فكنفتها اكانوا رحى | على الاعقاب عنكم طويل
اذا ما الحرب اهدب غاربها | وارق غارمن منها عجيل
فيوشك ان تحول الخيل يوما | عليك وانت منجدل قتيل

معويه در جواب نوشت قطعه

لاتحسبني يا علي غافلا | لا وردن الكوفة القبائلا
والمشجرة والقنا الذبائلا | في عامنا هذا وهاما قابلا

... در جواب نوشتند قطعه

اشفعت ناحي تحمي الباطلا | لا وردن شاملك الصواهلا
اشفعت ... هنو جاهلا | لا ... كم الكواهلا
يتبين ... | يد ... الحزن والثواهلا
بالحق والحق يمنع الباطلا | هذا الا العام ... قابلا

كأنا سألوا الذين أوتموا [illegible] / أولا ترى لما أتى عصيت [illegible]

[illegible]

جعلوا عونهم القواضب المنية بس اصحاب فرمود نذكره نظم

ويقوم يجب القتل لا تقولوا واسمعوا [illegible]

[illegible]

وأقبل رهج في السماء كأنه | غمامة دجن ملبس بقتام
ونادى ابن هند ذا الكلاع ويحصبا | وكندة في لخم وحي جذام
تيممت همدان الذين هم هم | إذا ناب أمر جنتي وحسامي
وناديت فيهم دعوة فأجابني | فوارس من همدان غير لئام
فوارس من همدان ليسوا بعزل | غداة الوغى من شاكر وشبام
ومن أرحب الشم المطاعين بالقنا | ونهم وأحياء السبيع ويام
ومن كل حي قد أتتني فوارس | ذوو نجدات في اللقاء كرام
بكل رديني وعضب تخاله | إذا اختلف الأقوام شعل ضرام
يقودهم حامي الحقيقة ماجد | سعيد بن قيس والكريم محام
فخاضوا لظاها واستطاروا شرارها | وكانوا لدى الهيجا كشرب مدام
جزى الله همدان الجنان فإنهم | سمام العدى في كل يوم خصام
متى تأتهم في دارهم لضيافة | تبت عندهم في غبطة وطعام
ألا إن همدان الكرام أعزة | كما عز ركن البيت عند مقام
أناس يحبون النبي ورهطه | سراع إلى الهيجاء غير كهام
لهمدان أخلاق ودين يزينهم | ولين إذا لاقوا وحسن كلام
إذا كنت بوابا على باب جنة | أقول لهمدان ادخلوا بسلام

وايضا آنجناب در آنروز فرموده نظم

لمن راية سوداء يخفق ظلها | إذا قيل قدمها حضين تقدما
يقدمها في الصف حتى يزيرها | حياض المنايا تقطر الموت والدما
ترانا إذا ما كان يوم كريهة | أبى فيه الأعداء وكرما
وأحزم صبرا حين يدعى إلى الوغى | إذا كان أصوات الرجال تغمغما
وقد صبرت عك ولخم وحمير | لمذحج حتى لم يفارق دم دما
ونادت جذام يا لمذحج ويحكم | جزى الله شرا أينا كان أظلما
أما تتقون الله في حرماتنا | وما قرب الرحمن منها وعظما
جزى الله قوما قاتلوا في لقائهم | لدى الموت قدما ما أعز وأكرما
ربيعة أعني إنهم أهل نجدة | وبأس إذا لاقوا خميسا عرمرما
أذقنا ابن حرب طعننا وضرابنا | بأسيافنا حتى تولى وأحجما
وفروا [illegible] | وحوشب والداعي معا [illegible]
وقتلى ينادي ذو الكلاع بن ظالم | وذا الكلاع يدعو [illegible]
وكندة [illegible] واتقى [illegible] | وحما وقيسا [illegible]

[illegible]

إن يخذلوا ... العسكرا | لما رأت الموت ...
وعوت ... | لو لم ... يوم ...
أو حمزة ... | ...

في ذكر قصة الخوارج ووقعة النهروان

[illegible]

... هزار و با ابو ایوب انصاری شیرده هزار لشکر با معاویه ... و دیگر

شیر بعد دو یکی لشکر ... و از ... در جوع ... نمود ... جمع بگذشت

که این ... صف ... شدند ... اما ...

که در هر مکان ... یکی ایشان را ... صاحب ...

و الطوفان

[illegible]

وقال [illegible] في [illegible] الحماسة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا محتشم [illegible] در مرثیهٔ آنجناب گفته

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پروردهٔ کنار رسول خدا حسین

[illegible]

يا سعد ساعدني على طول البكا ... واذا الدموع عليك [illegible] الاربع
والبس ثياب الحزن سودا [illegible] ... اركنت [illegible] بحر الادمع
[illegible] ... وابيت من فوق [illegible] يا مفجع
وبيت ذا القلب [illegible] ... وابيت خلو القلب غير مروع
يا القلب لا يقطع [illegible] ... [illegible] الحزن التى تقطع
وعلى العين لا [illegible] ... [illegible] عوض الدموع مع
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible] بالسيوف [illegible]
[illegible] ... اركنت [illegible] ولا الوجع
[illegible] ... [illegible] كربلا [illegible] بايدي [illegible]
[illegible] ... [illegible] الشام [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] الاعداء [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... بالطعن [illegible]
[illegible] ... [illegible] في [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... من ليس [illegible]
فلما [illegible] ... [illegible]
[illegible] على الحسين [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] الدنيا [illegible] ... [illegible] الجبال [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] الحسين [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حسن الخير كريم [illegible]
[illegible] اجمعوا
قتلوا [illegible] بالحسين
[illegible] من الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المهدين
[illegible]
[illegible] الكافرين
وابن سعد [illegible]
[illegible] الطاهرين
[illegible]
[illegible]
[illegible] من بعد النبي
والنبي القرشي [illegible]
خيرة الله من الخلق [illegible]
[illegible] ابن الخيرتين
فضة قد خلصت من ذهب
فانا الفضة وابن الذهبين
[illegible]
[illegible] ابن [illegible]
فاطم الزهراء [illegible]
[illegible] بيدر وحنين
[illegible]
[illegible] الجيش [illegible]
عبد الله [illegible]
وقريش [illegible] الوثنين
[illegible] لا يجد لها
مع قريش [illegible]
وله [illegible] يوم احد [illegible]
[illegible] العسكرين
ثم الاحزاب والفتح معا
[illegible] اهل القبلتين

[illegible]
اللهم [illegible]
[illegible]
[illegible]

خبر جاء ولا وحي نزل ليت اشياخي ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الأسل لأهلّوا واستهلّوا فرحا

وقالوا يا يزيد لا تشل لجزيناهم ببدر مثلها

واقمنا ميل بدر فاعتدل لست من خندف ان لم انتقم

من بني احمد ما كان فعل

اشد نمود سپر اکبر زبان کشود | کای ابن سعد بی‌وجود دغا ... [illegible]
ما را کشند و باد کشند از نبی مکن | از امت نبی شود [illegible]
اینک بخود آن نبی رتک کرده اند | ... کرده و دیگر بیعت نبی
بی ظلم را جواب چه گوید و [illegible] | بر گو بیان تمام بود بحث [illegible]
بس گفت ازین حدیث وجان [illegible] | لب تشنه ... شد و آتش ... [illegible]
پس چهارم ... کرد دستش ... | از دست ... و این وسیله ... [illegible]
برخشت ... بی جگر پاره پاره ریخت | پهلوی ... [illegible]
از خاک ... ناخن ... | ... [illegible]
کرده ... سر را که آفتاب | پوشید در سحاب ... از حجاب
افلاک ... | افاق ... شفق سرخ شد ...
عریان تن حسین و ... | ... [illegible]
رخ‌ها بخون خضاب ... | کشتند ... [illegible]
کرده ... آنکه ... | این ... شد از ... شاه
اعضای ... | اجزای ... متصل از هم جدا فتاد
از تند ... | سر ... [illegible]
... برده ... | ... [illegible]
پس کرده ... | ... [illegible]
این ... حرم کرد تن پاره پاره ... | ... [illegible]
این سر بریده از ... | ... [illegible]

[illegible]

خليلى شفا الجيب بالحسرات
دعونا باسنادى على الذرفات
فانى لتذكرنى الحسين وصحبه
فبات لهم قلبى على الجمرات
وذلك كما قال القرا اعى ليستى
توفيت فيهم قبل حين وفاتى
بنفسى حسين حين سار باهله
من الحرم المحفوف بالبركات
فغادت عيون المجد منا بيثرب
وفاتت ماثة زمزم وعرفات
وافرد جمع والمشاعر عطلت
ولم يعرف المعروف فى عرفات
وقد ارسلت اهل العراق بعهدهم
صحايف تدعو بالطف نكات
ملا اتيانا بالسعادة مقبلا
لنظرا من الذين بعد شتات
فلما دنى من ارضهم بكربة
تلقاه جيش من طغاة بغاة
وقلت الاقلاد عيانا بزرد
بيانا وابدى الدهر وجد عقاب
وقد نشأ الليل الذوائب باكيا
فشق الصباح الجيب بالكربات
فبادر اصحاب الحسين فبادروا
الى جنة الفردوس بالرغبات
فاحسن بهم اصحاب صدق بجدهم
يعدون حتف النفس عين حيات
فلم يبق من اصحابه غير اله
وليس لهم من ناصر و مواة
وضعهم من عترة نبوية
وقواد بينهم ربه الله بالمهلكات
فى ما تنحى ضم السيف وجهه
وبالطف تدعو يا ابن خير نبات
ومن علوق فى حسين بفلته

[illegible]

يا ذا المقال عليك حسبه | طوبى لعبد تكون مولاه
طوبى لمن بات خائفا وجلا | يشكو إلى ذي الجلال بلواه
إذا خلا بالظلام يبتهل | أكرمه ربه ولباه
لبيك لبيك أنت في كنفي | وكل ما قلت قد سمعناه
صوتك تشتاقه ملائكتي | وذنبك اليوم قد غفرناه
سلني بلا رهبة ولا وجل | ولا تخف إنني أنا الله

لا يخلف الوعد ميمون نقيبته | رحب الفناء أريب حين يعتزم
ما قال لا قط إلا في تشهده | لولا التشهد كانت لاءه نعم
عم البرية بالإحسان فانقشعت | عنها الغياهب والإملاق والعدم
من معشر حبهم دين وبغضهم | كفر وقربهم منجى ومعتصم
إن عد أهل التقى كانوا أئمتهم | أو قيل من خير خلق الله قيل هم
لا يستطيع جواد بعد غايتهم | ولا يدانيهم قوم وإن كرموا
هم الغيوث إذا ما أزمة أزمت | والأسد أسد الشرى والبأس محتدم
لا ينقص العسر بسطا من أكفهم | سيان ذلك إن أثروا وإن عدموا
مقدم بعد ذكر الله ذكرهم | في كل بدء ومختوم به الكلم
يأبى لهم أن يحل الذم ساحتهم | خيم كريم وأيد بالندى هضم
يستدفع الشر والبلوى بحبهم | ويستزاد به الإحسان والنعم
وليس قولك من هذا بضائره | العرب تعرف من أنكرت والعجم
من يعرف الله يعرف أولية ذا | فالدين من بيت هذا ناله الأمم

فقال الفرزدق: هذا الذي تعرف البطحاء وطأته | والبيت يعرفه والحل والحرم
هذا ابن خير عباد الله كلهم | هذا التقي النقي الطاهر العلم
هذا ابن فاطمة الزهراء ويحكم | وابن الوصي [illegible]
هذا علي رسول الله والده | أمست بنور هداه تهتدي الظلم
إذا رأته قريش قال قائلها | إلى مكارم هذا ينتهي الكرم
ينمى إلى ذروة العز التي قصرت | عن نيلها عرب الإسلام والعجم
هذا الإمام الذي ترجى شفاعته | يوم القيامة [illegible] تضطرم
يكاد يمسكه عرفان راحته | ركن الحطيم إذا ما جاء يستلم
يغضي حياء ويغضى من مهابته | ولا يكلم إلا حين يبتسم
في كفه خيزران ريحه عبق | من كف أروع في عرنينه شمم
ينشق نور الهدى عن نور غرته | كالشمس تنجاب عن إشراقها الظلم
مشتقة من رسول الله نبعته | طابت عناصره والخيم والشيم
من جده دان فضل الأنبياء له | وفضل أمته دانت له الأمم
هذا ابن فاطمة إن كنت جاهله | بجده أنبياء الله قد ختموا
الله شرفه قدما وعظمه | جرى بذاك له في لوحه القلم
كلتا يديه غياث عم نفعهما | تستوكفان ولا يعروهما العدم
سهل الخليقة لا تخشى بوادره | يزينه اثنان حسن الخلق والكرم
الليث أهون منه حين تغضبه | والموت أيسر منه حين [illegible]
حمال أثقال أقوام إذا فدحوا | حلو الشمائل تحلو عنده نعم

ابو عبد الله الشاعر [illegible] لما احب الله من عبده ثم تمثل فقال شعر

تعصي الاله وانت تظهر حبه هذا محال في الفعال بديع

لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب مطيع

وحدثنا الاستاد قال كان الشافعي رحمه الله كثيرا ما يقول شعر

علم المحجة واضح لمريده وارى القلوب عن المحجة في عمى

ولقد عجبت لهالك ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجا

وحدثنا الاستاد قال كان الشافعي رحمه الله يقول شعر [illegible]

[illegible]

شاب المفارق [illegible] يعلقها [illegible]

[illegible] كما جرى [illegible]

[illegible] ... الاحلام
[illegible] ... يبكي ويسعده ذوو الارحام

وعنه ايضا عن [illegible] قال سمعت ابا الحسن الرضا يقول

نظم
انت في دار لها مدة ... يقبل فيها عمل العامل
الا ترى الموت محيطا بها ... يكذب فيها امل الآمل
تعجل الذنب لما تشتهي ... وتأمل التوبة في قابل
والموت يأتي اهله بغتة ... ما ذاك فعل الحازم العاقل

وعنه ايضا عن احمد بن الحسين كاتب ابي الفياض عن ابيه قال حضرنا مجلس علي بن موسى الرضا فشكا رجل اخاه فانشأ يقول نظم

اعذر اخاك على ذنوبه ... واستر وغط على عيوبه
واصبر على بهت السفيه ... وللزمان على خطوبه
ودع الجواب تفضلا ... وكل الظلوم الى حسيبه

وعنه ايضا عن الريان بن الصلت قال انشدني الرضا عليه السلام نظم

يعيب الناس كلهم زمانا ... وما لزماننا عيب سوانا
نعيب زماننا والعيب فينا ... ولو نطق الزمان بنا هجانا
وان الذئب يترك لحم ذئب ... ويأكل بعضنا بعضا عيانا

وعنه ايضا عن محمد بن يحيى بن ابي عباد عن عمه قال سمعت الرضا يوما ينشد وقليلا ما كان ينشد شعرا نظم

كلنا نأمل مدا في الاجل ... والمنايا هن آفات الامل
لا تغرنك اباطيل المنى ... والزم القصد ودع عنك العلل
انما الدنيا كظل زائل ... حل فيه راكب ثم رحل

فقلت لمن هذا اعز الله الامير فقال لعراقي لكم قلت انشدنيه ابو العتاهية لنفسه فقال هات اسمه ودع عنك هذا ان الله يقول ولا تنابزوا بالالقاب ولعل الرجل يكره هذا وعنه ايضا عن ابراهيم بن محمد الحسني قال بعث المأمون الى الرضا بجارية فلما ادخلت اليه اشمأزت من الشيب فلما رأى كراهتها ردها الى المأمون وكتب اليه بهذه الابيات نظم

نعى نفسي الى نفسي المشيب ... وعند الشيب يتعظ اللبيب
فقد ولى الشباب الى مداه ... فلست ارى مواضعه تؤوب
سأبكيه وأندبه طويلا ... وأدعوه الي عسى يجيب
وهيهات الذي قد فات عني ... تمنيني به النفس الكذوب
وراع الغانيات بياض رأسي ... ومن مد البقاء له يشيب
أرى البيض الحسان يحدن عني ... وفي هجرانهن لنا نصيب
فان يكن الشباب مضى حبيبا ... فان الشيب ايضا لي حبيب
سأصحبه بتقوى الله حتى ... [illegible]

[illegible] فانشأ يقول نظم

قيل لي انت اوحد الناس طرا ... [illegible]
لك من جوهر الكلام بديع ... يثمر الدر في يدي مجتنيه
فعلام تركت مدح ابن موسى ... والخصال التي تجمعن فيه
قلت لا استطيع مدح امام ... كان جبريل خادما لابيه

از دعبل پرسیدند ... و قصیده مذکوره ابیات

قصیده

تجاوبن بالإرنان والزفرات
نوائح عجم اللفظ والنطقات
يخبرن بالأنفاس عن سر أنفس
أسارى هوى ماض وآخر آت
فأسعدن أو أسعفن حتى تقوضت
صفوف الدجى بالفجر منهزمات
على العرصات الخاليات من المها
سلام شج صب على العرصات
فعهدي بها خضر المعاهد مألفا
من العطرات البيض والخفرات
ليالي يعدين الوصال على القلى
ويعدي تدانينا على الغربات
وإذ هن يلحظن العيون سوافرا
ويسترن بالأيدي على الوجنات
وإذ كل يوم لي بلحظي نشوة
يبيت بها قلبي على نشوات
فكم حسرات هاجها بمحسر
وقوفي يوم الجمع من عرفات
ألم تر للأيام ما جر جورها
على الناس من نقض وطول شتات
ومن دول المستهزئين ومن غدا
بهم طالبا للنور في الظلمات
فكيف ومن أنى يطالب زلفة
إلى الله بعد الصوم والصلوات
سوى حب أبناء النبي ورهطه
وبغض بني الزرقاء والعبلات
وهند وما أدت سمية وابنها
أولو الكفر في الإسلام والفجرات
هم نقضوا عهد الكتاب وفرضه
ومحكمه بالزور والشبهات
ولم تك إلا محنة كشفتهم
بدعوى ضلال من هن وهنات
تراث بلا قربى وملك بلا هدى
وحكم بلا شورى بغير هداة
رزايا أرتنا خضرة الأفق حمرة
وردت أجاجا طعم كل فرات
وما سهلت تلك المذاهب فيهم
على الناس إلا بيعة الفلتات
وما قيل أصحاب السقيفة جهرة
بدعوى تراث في الضلال نبات
ولو قلدوا الموصى إليه أمورها
لزمت بمأمون على العثرات
أخي خاتم الرسل المصفى من القذى
ومفترس الأبطال في الغمرات
فإن جحدوا كان الغدير شهيده
وبدر وأحد شامخ الهضبات
وآي من القرآن تتلى بفضله
وإيثاره بالقوت في اللزبات
وعز خلال أدركته بسبقها
مناقب كانت فيه مؤتنفات
مناقب لم تدرك بكيد ولم تنل
بشيء سوى حد القنا الذربات
نجي لجبريل الأمين وأنتم
عكوف على العزى معا ومناة
بكيت لرسم الدار من عرفات
وأذريت دمع العين بالعبرات
وبان عرى صبري وهاجت صبابتي
رسوم ديار قد عفت وعرات
مدارس آيات خلت من تلاوة
ومنزل وحي مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخيف من منى
وبالبيت والتعريف والجمرات
ديار لعبد الله بالخيف من منى
وللسيد الداعي إلى الصلوات
ديار علي والحسين وجعفر
وحمزة والسجاد ذي الثفنات
ديار لعبد الله والفضل صنوه
نجي رسول الله في الخلوات
وسبطي رسول الله وابني وصيه
ووارث علم الله والحسنات
منازل وحي الله ينزل بينها
على أحمد المذكور في السورات
منازل قوم يهتدى بهداهم
فتؤمن منهم زلة العثرات
منازل جبريل الأمين يحلها
من الله بالتسليم والرحمات
منازل وحي الله معدن علمه
سبيل رشاد واضح الطرقات
منازل كانت للصلاة وللتقى
وللصوم والتطهير والحسنات

...

فيا وارثي علم النبي وآله
عليكم سلام دائم النفحات
لقد آمنت نفسي بكم في حياتها
وإني لأرجو الأمن بعد وفاتي

ذکر الخلد واوصاف من الخلد   لوکنت ارکن للدنیا ومدتها   لما بکیت علی الماضین من نفر   احشی الزمان علی اهل اصدتهم

تصدّع الشعب لا شمل تجمعهم   بعض الایام وبعض ما طاب به   ما عن الکیبة والباقی علی الاثر   انا الفقیر فاخشی ان یعاودنی

ولیت اوبة من ولی فننتظر   اصبحت اخبر عن اهلی وعن ولدی   کما وقص دنیا بعدهم کر   لولا انا اعلل فی الاولی لعللوا

من اهل بیت رسول الله لا افتر   ومنه قوالیک الحرمین مشتملة   من ان یقیل فقصور علی ابی   کرمن وراع لهم بالطف باقیة

وقد وص بصعید الترب منعفر   امسی الحسین وسلام لمقتله   وهم یقولون هذا سید البشر   یا امة السوء ما جازیت احمد

حسن البلاء وعلی التنزیل والسور   خلفتموه علی الابناء حین مضی   خلافه الذئب فی انقاد علی البقر   بحیا بن الکرم واث کرمه کعجون

الناس دعبل یا ابا عمام رسید ما مونی اهل تمیمی فرساد مجود ماکثر ... رسید ... من الاحیاء اشیاء

الا دهوش ... وما هم   کما تشارک ایسار علی جزد   قتلا واسرا وتحریقا ومنهبة   فعل الغزاة باهل الروم والخزر

اری امیة معذورین ان قتلوا   ولا اری لبنی العباس من عذر   قوم قتلتم علی الاسلام اولهم   حتی اذا استمسکوا جازوا علی الکفر

ابناء حرب ومروان واسرتهم   بنو معیط ولاة الحقد والوغر   اربع بطوس علی قبر الزکی بها   ان کنت تربع من دین علی وطر

قبران فی طوس خیر الناس کلهم   وقبر شرهم هذا من العبر   ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا   علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

هیهات کل امرء رهن بما کسبت   له یداه فخذ ما شئت او فذر   وچون قصیده تمام شد مامون ... خود ... و ... کفت

صدقت والله یا دعبل .   ومن نظم الشعراء ابو المفاخر رازی رحمه الله   ...   ...

...

لولا حب آل الکاشوی

...

الحق قال لأنها هذا الرجل يريني كل يوم صورة من جماله اعجب عندي ومما
والآن لما دخل رايت من وجهه نورا اهتدى بجامع طلوع صبري [illegible]

حادها فتى حسناه	على آلاء مولانا الجواد
امام هدى له شرف ومجد	ملاذ هنا على السبع الشداد
امام هدى له شرف ومجد	المريد الموالي والمعادي
جلى من صالح الأعمال بيتا	بعيد الصيت مرتفع العماد
ويقدم في الوغى اقدام ليث	ويجري في الندى جري الجواد
فتى يرجو الملائك به اذا ما	اتى مطرا بمحل او تلاد
من القوم الذين اقر طوعا	بفضلهم الأصادق والأعادي
بهم عرف الورى سبل المعالي	وهم دلوا الانام على الرشاد
معولة الحلم قيسا وابن قيس	وان قالوا فمن قيس الأيادي
وهذا مذهب في الشرع جاد	واين من البرية خفض الوهاد
فرايتهم على سناح	واثقال الحنين على شداد
وهم من غير ما شك وخلف	اذا انتسبت سادات العباد
جرى بمديح مجدكم لساني	فاصبح وهو في فيكم وغادي
فعنكم رغبتي وعلى هواكم	محافظتي وحبكم اعتقادي
اذا محض الوداد الناس قوما	محضتكم وان محضوا ودادي
وكيف يجوز من تقصير لساني	وقلبي رائح نحوك غادي
وما كانت الحكماء قالت	لسان المرء من خدم الفؤاد
وقد قدمتكم وادا لسيري	الى الأخرى ونعم الزاد زادي

باتوا على قلل الأجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم ينفعهم القلل
واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم	الى مقابرهم يا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا	اين الأسرة والتيجان والحلل
اين الوجوه التي كانت محجبة	من دونها تضرب الأستار والكلل
فافصح القبر عنهم حين ساءلهم	تلك الوجوه عليها الدود ينتقل
[illegible]	[illegible]
وطالما كنزوا الأموال وادخروا	فخلفوها على الأعداء وارتحلوا
[illegible]	[illegible]

تبين على من كان للناس هاديا — ربع الشيخنا البهائي في معصرة
اكرانا سيرا منهم عال — ان حال من نحبها عرش حال
اثاره من كبكر ربع الشمال — بعدت لا اده وبينه من سؤال
حبذا ربع ان من ذي سلم — عن وجه نحك وسلع والعلم
ازهب لاحلا لاعا والال — والاماني ادركت والمؤال
انا والله مجعزب والعقيق — لا يطيق الجو عليه لا يطيق
على لسنتان المكتوم من طريق — او سعد ونم عنها ابواب الوفا
لا تلومونه على لربا اتحصلوا — ليس لحبي من حديث او حجر
تات مطلوبة ومحبوبي حجر — والحسانه على ان باشتغال
من والد مهدي يشتاق اجرت — قال تا هيها صوري هيذا اجنوت
انها القوم تا ذا تقعدون — على التلى ومعتمر ذوا اشتغال
انزولا بين جمع والصفا — يا اهل الحق يا اهل الوفا
لا نزل لدى خول الحما — ينبع حتى بين حانيت التلال
يا بقاك الله يا ربع الصبا — ان تجربوما على وادي قبا
سل اهيل الحق من الكل الربا — هم كرهنا دلال ام ملال
حسبه في حمها تعاسروا — حاشا من بعدهم لا يوصف
ابعموا الروح وسلبوا اوتاعوا — حيهم بالقلب اني لا يزال
هم كرام ما عليهم من مزيد — من بيت الحمر يعني شهيد
مثل مقتول الذي المولى الحميد — احمد الخلق محمود الفعال
صاحب الامر الامام المنتظر — من يلي باعدا لا يجري الفقه
حجة الله على كل البشر — خير اهل الارض في كل الخصال

علوم الورى في جنب ابحر علمه — كغرفة كف او كغمسة منقار
فلو زار افلاطون اعتاب قدسه — ولم يعشه عنها سواطع انوار
رأى حكمة قدسية لا يشوبها — شوائب انظار وادناس افكار
باشراقها كل العوالم اشرقت — لما لاح في الكونين من نورها الساري
امام الورى طود النهى منبع الهدى — وصاحب سر الله في هذه الدار
به العالم السفلي يسمو ويعتلي — على العالم العلوي من دون انكار
ومنه العقول العشر تبغي كمالها — وليس عليها في التعلم من عار
همام لو السبع الطباق تطابقت — على نقض ما يقضيه من حكمه الجاري
لنكس من ابراجها كل شامخ — وسكن من افلاكها كل دوار
ولانتثرت منه الثوابت خيفة — وعاف السرى في سورها كل سيار
ايا حجة الله الذي ليس جاريا — بغير الذي يرضاه سابق اقدار
ويا من مقاليد الزمان بكفه — وناهيك من مجد به خصه الباري
اغث حوزة الايمان واعمر ربوعه — فلم يبق منها غير دارس آثار
وانقذ كتاب الله من يد عصبة — عصوا وتمادوا في عتو واضرار
يحيدون عن آياته لرواية — رواها ابو شعيون عن كعب الاحبار
وفي الدين قد قاسوا وعاثوا وخبطوا — بآرائهم تخبيط عشواء معشار
وانعش قلوبا في انتظارك قرحت — واضجرها الاعداء اية اضجار
وخلص عباد الله من كل غاشم — وطهر بلاد الله من كل كفار
وعجل فداك العالمون باسرهم — وبادر على اسم الله من غير انظار
تجد من جنود الله خير كتائب — واكرم اعوان واشرف انصار
بهم من بني همدان اخلص فتية — يخوضون اغمار الوغى غير فكار
بكل شديد البأس عبل شمردل — الى الحتف مقدام على الهول مصبار
تحاذره الابطال في كل موقف — وترهبه الفرسان في كل مضمار
ايا صفوة الرحمن دونك مدحة — كدر عقود في ترائب ابكار
يهني ابن هاني ان اتى بنظيرها — ويعنو لها الطائي من بعد بشار
اليك البهائي الحقير يزفها — كغانية مياسة القد معطار
تغار اذا قيست لطافة نظمها — بنفحة ازهار ونسمة اسحار
اذا رددت زادت قبولا كانها — احاديث نجد لا تمل بتكرار

[illegible]

[illegible]

... في الجواب

[illegible]

وبعضهم ايضا في الجواب

[illegible]

لبعض الاجلة في الجواب

[illegible]

مطلب [illegible] الأول

امام حق فوق ظاهر	كالشمس في نور وفي عقد
القائم الموجود والمنتقى	آل الطه بالأب والجد
وصاحب الأمر وموئل الورى	وحصنهم في الخصب والجهد
وناشر العدل وقوى حائث	الأوام والناس عن القصد
وباذل الرفد الذي يرتجى	لا احد يرغب في الرفد
سيرته تهدي الى مثله	وهديه يهدي الى الرشد
يرع بالله ويعطى به	موفق بالبذل والزهد
ليس له في الفضل من شبه	ولا له في النيل من ند
العلم والحلم وبذل التقى	تجاوز فيها رتب الحد
[illegible] بالطافه	وحسنه بالطالع السعد
مولاي اشواقي [illegible]	لانها دائمة الوقد
اوري الطاقة في مشهد	اشرح فيها معلنا وجدي
واظهر [illegible] الشمس [illegible]	من ظالع مدت سود
ورد [illegible] وجوه في مجتمع	باذل الاحسان والرفد
والجود [illegible] شكرا له	اهل الندى والشكر والحمد

[illegible]

... [illegible] ... کرده باب قبله عراق که محمد بن مسلم روایت نموده که سالته عن القبلة فقال ضع الجدی فی قفاک وصل ... [illegible] ... ولا اهتدی الی القبلة فقال اتعرف الکوکب الذی یقال له الجدی قال نعم قال اجعله علی یمینک واذا کنت فی طریق الحج فاجعله بین الکتفین ... [illegible]

... [illegible] ... وقت غروب آفتاب ... [illegible] ... مشرق و مغرب ... [illegible] ... دو شب چهاردهم نصف شب ... [illegible] ... جهة اهل عراق ... [illegible] ... جهة اهل شام ... [illegible] ... جهة اهل یمن ... [illegible] ... اهل مغرب ... [illegible] ... علامات ... [illegible] ... قبله ... [illegible] ... مشرق و مغرب ... [illegible] ... استقبال ... [illegible]

[illegible]





هذا جدول طول البلاد وعرضها

البلدان	الاطوال	العروض
سوس الاقصى المغرب	[illegible]	[illegible]
قيروان	[illegible]	[illegible]
طرابلس المغرب	[illegible]	[illegible]
قرطبة دار الملك اندلس	[illegible]	[illegible]
جرمى دار الملك حبش	[illegible]	[illegible]
اسكندرية	[illegible]	[illegible]
مصر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
صنعاء دار الملك يمن	[illegible]	[illegible]
مدينة الرسول	[illegible]	[illegible]
مكه	[illegible]	[illegible]
يمامه	[illegible]	[illegible]
قطيف	[illegible]	[illegible]
بيت المقدس	[illegible]	[illegible]
صور بساحل الشام	[illegible]	[illegible]
طرابلس الشام	[illegible]	[illegible]
دمشق	[illegible]	[illegible]
حمص	[illegible]	[illegible]
انطاكيه	[illegible]	[illegible]
حلب	[illegible]	[illegible]
طرسوس	[illegible]	[illegible]
ملطيه	[illegible]	[illegible]
روميه الكبرى	[illegible]	[illegible]
قسطنطينيه	[illegible]	[illegible]
ارزن الروم	[illegible]	[illegible]
ارزنكان	[illegible]	[illegible]
قونيه	[illegible]	[illegible]
رقه	[illegible]	[illegible]
موصل	[illegible]	[illegible]
اربل	[illegible]	[illegible]
ارجيش	[illegible]	[illegible]
سلماس	[illegible]	[illegible]
خوى	[illegible]	[illegible]
ارميه	[illegible]	[illegible]
مرند	[illegible]	[illegible]
نخجوان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مراغه	[illegible]	[illegible]
تبريز	[illegible]	[illegible]
اردبيل	[illegible]	[illegible]

البلدان	الاطوال	العروض
موقان	[illegible]	[illegible]
بردعه	[illegible]	[illegible]
تفليس	[illegible]	[illegible]
بيلقان	[illegible]	[illegible]
باكويه	[illegible]	[illegible]
شماخي	[illegible]	[illegible]
باب الابواب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
سقسين	[illegible]	[illegible]
بلغار	[illegible]	[illegible]
سراى بركه	[illegible]	[illegible]
كوفه	[illegible]	[illegible]
مداين	[illegible]	[illegible]
بغداد	[illegible]	[illegible]
بصره	[illegible]	[illegible]
عبادان	[illegible]	[illegible]
شوشتر	[illegible]	[illegible]
اهواز	[illegible]	[illegible]
كازرون	[illegible]	[illegible]
فيروزاباد	[illegible]	[illegible]
شيراز	[illegible]	[illegible]
يزد	[illegible]	[illegible]
شهربابك	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
ابهر	[illegible]	[illegible]
همدان	[illegible]	[illegible]
كرمانشاهان	[illegible]	[illegible]
ساوه	[illegible]	[illegible]
قزوين	[illegible]	[illegible]
اصفهان	[illegible]	[illegible]
كاشان	[illegible]	[illegible]
قم	[illegible]	[illegible]
رى	[illegible]	[illegible]
الموت	[illegible]	[illegible]
طالقان	[illegible]	[illegible]
سارى	[illegible]	[illegible]
استراباد	[illegible]	[illegible]
جرجان	[illegible]	[illegible]
سمنان	[illegible]	[illegible]
دامغان	[illegible]	[illegible]

البلدان	الاطوال	العروض
بسطام	[illegible]	[illegible]
مزينان	[illegible]	[illegible]
سبزوار	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
طوس	[illegible]	[illegible]
ترشيز	[illegible]	[illegible]
تون	[illegible]	[illegible]
هرات	[illegible]	[illegible]
قاين	[illegible]	[illegible]
سرخس	[illegible]	[illegible]
مرو	[illegible]	[illegible]
فارياب	[illegible]	[illegible]
بلخ	[illegible]	[illegible]
بدخشان	[illegible]	[illegible]
كركانج دار الملك خوارزم	[illegible]	[illegible]
هزاراسب	[illegible]	[illegible]
فرغان	[illegible]	[illegible]
بخارا	[illegible]	[illegible]
سمرقند	[illegible]	[illegible]
نسف	[illegible]	[illegible]
كش	[illegible]	[illegible]
خجند	[illegible]	[illegible]
ختن	[illegible]	[illegible]
المالغ	[illegible]	[illegible]
قراقرم	[illegible]	[illegible]
خان بالغ	[illegible]	[illegible]
هرموز	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
خبيص	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزنه قصبه زابلستان	[illegible]	[illegible]
[illegible] كابل	[illegible]	[illegible]
منصوره قصبه سند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
ملتان	[illegible]	[illegible]
قندهار	[illegible]	[illegible]
قنوج دار الملك هند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
كشمير	[illegible]	[illegible]
[illegible] دار الملك چين	[illegible]	[illegible]

به بزم الحماه و القدیح ساکب | زحمی عشق مستولی و شوق غالب

خوشا بزم [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | خیال [illegible]

[illegible] | المجمع العالی و [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

سلام من الله [illegible] العوارف | سلام من الله معطی المواهب

علی روضة [illegible] | [illegible] المراتب

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی [illegible] | [illegible]

[illegible] | لولا [illegible]

ایضا له

[illegible]

ثامعدوا تلك القواعد منزلا
بناها الله للعين عشر من
بناء فسواه فالفرش سقفه
نظان الطباق السبع طرا وكيفما
فعلت وقد تم البناء موزخا

ولا ترضوا اسكا ولا وكدوا الصلا
بناه واعط قدره بالذي اعطا
باحسن ابداع به قهر العقلا
وابهر بابل الضلال بها مجلى
سناء على كانت على القطب [illegible]

[illegible]

واذا ما رايت عن كشف
مشهد العسكري والهادي

[illegible]

وحسن لطافات بوبح الفلك — منشاء فقال هذ القضاء
وما الفوم بالسدير بالتحس بل — هو المقتضى وهو المقتضى
ومنت عليه مساق ظو — والى نحيها ضو بين الرضا
وحق عليه المحبة ما — اشارات نجوم وجدو اشا
لابها الشيخ المحقق الرضا — بانقضا مات هنا سيدى
ما مثله فى الناس من سيد — مات الهدى من بعده والندى
وشق الموت فلم يقترب — لا زال غيث الله يا قبره
عليك منه رائحا مغتدى — كان لنا غيثا به نرتوى
وكان كالنجم به نهتدى — ان عليا ابن موسى الرضا
تدحل والسودد فى ملحد — باعين عاين نجوم بعده
على انقراض المجد والسودد — على الرضا ومات الرضا
بالارض طوس سقاك الله رحمة — ما ان حوت من الخيرات يا طوس
حلت بقاعك فى الدنيا وطيبها — شخص بسوى بسنابلوس بوس
شخص عزيز على الاسلام مصرعه — فى رحمة الله مغمور ومغموس
بالترات برقم تغمته — حلم وعلم وتطهير وتقديس
غراتك معفوا بجبته — والملائكة الابرار محروس
اذا هجرة بيحدها الرضا — ما لطوس لا تدمس اهله طوسا
قد يوم نحو مقتله نفيا — حيث الرشيد فاضمنه
وثبت بالرضا على بن موسى — بامام لا كالائمة صلوا
مشهور الرئاسة خادمه ... — ومشهور لا التامى كوجه ...

عين جودي لمسلم بن عقيل — لرسول الحسين سبط الرسول
لشهيد بين الاعادي وحيد — وقتيل لنصر خير قتيل
جاد بالنفس للحسين فجودي — لجواد بنفسه مقتول
ابى الظهر اتم لعقيل — في وداد الحسين خير خليل
وعليه العيون تسيل دمعا — هو للمؤمنين قصد السبيل
فالك من قد بكاه احمد يحيى — قبل ميلاده بعهد طويل
ويبكاه الحسين والآل لما — جاءهم نعيه بدمع هطول
وبع ناعيه خال حيث رجى — ان يجوق البشير بالمامول

علي والثلاثة من بنيه — الملبون الهداة الاصفياء
وبعدهم محمد كرام — كذا الحسنون اسم ابوه
وجعفر ابنه موسى وكل — دليل للهدى نور ضياء
عطارفة مصاربة كماة — جحاجحة ولاة اولياء
بهاليل مغاوير حماة — اباة الضيم شهم اسراء
مناجيح الفصال غووالاة — مسامح الخلائق اسخياء
حيا ياهم صدى علم وحلم — وشايلهم رضا عفو وفاء
بما هد في الندى غيث وغوث — وفي يوم الوغى حتم قضاء
اذا قاموا الى المحراب ليلا — عداهم التمثل والبكاء
وان خطب دهاك يوم حرب — فاسد لا يهيبهم اللقاء
هم النساك والسادة اهل — الجهابذ الغراء الاتقياء
هم العلماء والزهاد حين — الائمة الاذكياء الازكياء
اذا ما الكربات ذكرت يوما — فهم بدورها وهم انهاء
وان عقيت معال او معان — فكل الصيد نحو الغراء
لهم يوسف المديح ومن سواهم — فمن مدح الانام له ازدهاء
سموا في المجد حتى لو ينالوا — وكيف سالية الارض السماء
لئن عجز البرية عن ثناهم — فان العجز عن مدح ثناء
وانى من مدح الخلق شيئا — فمن مدح الآله لهم غناء
وان لم يشف من علل بيان — فمن التبيان ما فيه الشفاء
ندع قولا الغلاة ولا نقصر — فذو التقصير والغالي سواء
وقلوا ماشئت فيهم غير شيء — فان الله يؤتي من يشاء
بهم فتح المهيمن كل خير — ويختم حين يكشف الغطاء
بكاشف كل كرب ان تلاه — وبابه من الله السناء
ندعى بالعزيمة ثم بامر — ويحمل فيه اعظم البلاء
يطهر والاله له طهير — يقوم الجيش يقدمه اللواء
وبسط في البسيطة كل عدل — الى ان تبسط الارض السماء
ونشمد انفس منه ولتسعد — نفوس لا يزايلها الشقاء
ويوم الورد ورد عداه ضنا — ويورد محبه عسل وماء
ابكم ساد وعداه شربوا — فطوبت عينه منها الحياء
بهاء من شان الفكر بكر — لها يصبو ابن فارض والبهاء
حذوها الهامن كر البكر — ويمضي الاخذ من عفو عطا
يكم ارجو الهاء غداة يوم — يجب نبيكم فيها الرجاء
من اخ السلام سلام عبد — عليكم والتحية والثناء

تهاملت منهم ربع شلاء — تعقبه السواق والشتاء
دبار عطلت من ساكنيها — وابتلتها الصريمة والجلاء
معاهد لم يزل ماوى انيس — كريم الخيم شيمته الوفاء
ماسى لا تحن له حبيس — وعين الرس غيره البلاء
بكربة لنبيه كل جن — رحيل والنصال والقضاء
ومالبث ثم من ريب مس — فتشتا الاعوان او وجام
لها الشيب شعوب مع ريح — بحيرا وطهيين او فداء
الملهو والندى جلا صبح — لعبة العارضين معلماء
وقد ضبع الحموة الموسلنا — تحكم فانها بالقضاء
سلوت عن ربع دار وساكنيها — فما من يدوم له البقاء
خلت من قبلنا دهرا قرون — ومات الناس حتى الانبياء
ولم يبق الخلود لنبي — تخلى احمد والاوصياء
ولكن آل والاسوى بحلم — فبعدهم على الدنيا العفاء
تحدث عنهم كوفان وريسر — وزمزم والمشاعر والصفاء
وبغداد وسامرا وطوس — وطيبة والغري وكربلاء
لئن غابوا فما غابت هداة — قلوب العارفين لها وعاء
واسماء اذا تليت فيها — عن العاني ويهمل الشفاء
واعلام توم بكل ارض — بها يتوالى الله الدعاء
ولاح قد طفا منهم بجهل — فمقتبا مرح حقد بنحلها
الا ان الائمة من قريش — ثمانية واربعة سواء
كالاسباط والنقباء شانا — من المختار ليس به خفاء

احيت مثلك يا ابا عمرو مرتهنا | ولك اكرم مسؤل به شار
فاجعل فداي بنفسي ايات معفرة | اليك اهديها يا خير معتار
ان الملوك اذا شابت عبيدهم | في رقهم اعتقوهم عتق احرار
ولك يا سيدي عادل بهم كرما | شيخ فادركه خير الاعتقادي بالنار
وشهورك كملك [illegible] | ابن البيات نوشت نظم
ولديك على الكريم جزاه | من الحسنات والقلب السليم
وجل الزاد التقي كل شي | اذا الوفود على الكريم

وظلت وكانت نور الفلاة منشا | ذنب السلامة انا لم يوسعوا كربا
فاسبق قبل في الطرف من سنا | عربا الجيش داء يجرد الحجبا
ثلث في سنن الرسل يوشك | لحسنيه ما قال اذ دا الحجبا
لا ان احمد خير المرسلين مندا | خير الوصيين اوكل الحديث عيا

واعلم القوم بالاحكام والسنن | ما يوم من حسوب الفضل يجمعها
وليرث العلم ما يزن الحسن

ابن عدي بن حاتم الطائي

صعصعة بن صوحان العبدي

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عدد اوراق [illegible]

عدد جزء [illegible]

الرفضة الفائد

بسم الله ... الاسماء

جل الحمد لمن حبب الينا الايمان وكره الينا الكفر والفسوق والعصيان [illegible] الشكر [illegible]

[illegible]

چهارم [illegible]

جم [illegible]

جامی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خراج مصر ... وفرضه ان ... ثالثا بعد كل سنة ...
تكتب بينهما المراسلات فكتب عمرو هذه القصيدة الموسومة
بالجلجلية ... القصيدة

معوية الحال لا تجهل وعن سبل الحق لا تعدل

نسيت احتيالك في جلق على اهلها يوم لبس الحلي

وقد اقبلوا زمرا يهرعون مهاليع كالبقر الجفل

وقولك لهم ان فرض الصلوة بغير وجودك لم يقبل

فولوا ولم يعبؤا بالصلوة ورمت النفار الى القسطل

وقد كان ... مسلي وقلت بمن اتقى باسه

فلما عصيت امام الهدى وفي جيشه كل مستفحل

اانت البقر البكر اهل الشآم لاهل التقى والحجى الابطل

فقلت نعم قم فاني ارى قتال المفضل بالافضل

فتى عاد ابو سيد الاوصياء يقول دعي طل من مقتل

وكنت لهم ... [illegible] عفيها للضاحين في القسطل

وعلمتهم كشف سوآتهم لرد الغضنفرة المقبل

فقام البغاة على حيلتي وكفوا عن المشعل المصطلي

نسيت محاورة الاشعري ونحن على دومة الجندل

الين فيطمع في ليتني وسهمي قد خاض في المقتل

خلعت الخلافة من حيدر كخلع الخاتم من الانمل

والبستها فيك بعد الشآم كلبس النعال من الارجل

ورثيت الامر للشحو بلا حد سيف ولا منصل

أصابك عشق أم رميت بأسهم ... فما هذه الأعجوبة بحرم

تذكرت مشتاقا إلى وردة الحمى ... مطوق لسكان الخيام فاعلم

ألا فاسقني كاسات من خمرة ... بذكر سليمى والرباب وتنعم

وإياك ذكر العامرية إنني ... أغار عليها من فم المتكلم

أغار على أعطافها من ثيابها ... إذا ألبستها فوق جسم منعم

وأحسد أقداحا تقبل ثغرها ... إذا وضعتها موضع اللثم في الفم

ولولا يسر الأرض حسنا بأنها ... لما جاز عندي بالتراب التيمم

أقول لنفسي النساء كثيرة ... فسلك بغير العامرية والزم

أرى الزلال الورد ما باسوة ... ولكن ماء البحر ليس كزمزم

فما حكم العشاق وصورة يوسف ... ومنطق داود وعفة مريم

وبي سر أيوب ووحشة يونس ... وآلام يعقوب وحسرة آدم

ولما تلاقينا وجدت بنانها ... مخضبة تحكي عصارة عندم

فقلت خضبت الكف بعدي هكذا ... يكون جزاء المستهام المتيم

فقالت وحقك ما خضبت ... فلا تك بالبهتان والزور تتهم

ولكنني لما رأيتك راحلا ... وقد كنت لي كفا وزندا ومعصم

بكيت دما يوم النوى فمسحته ... بكفي فاحمرت بناني من دم

وما شجاني أني كنت نائما ... أعلل كاسات الكرى بالترنم

ولو قبل مبكاها بكيت صبابة ... بسعدى شفيت النفس قبل التندم

[illegible]

نظم

[illegible]

نظم

والدنيا ... [illegible]

[illegible]

نظم

عليه ... [illegible]

ولا شك بين الناس ان ... [illegible]

ولا امل بعد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

الاسفراینی

ذکر جمعی من اصحاب مسانید

ابوالحسن

محمد بن یحیی

ابوجعفر احمد بن منیع

احمد بن سنان

وا... الروضة الثانیة من کتاب

روضات الجنات ... ویتلوه ... الروضة الثالثة

ذکر ...

الروضة ... الثالثة

الحمد لله الذي خلق السموات والارض وما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش الرحمن فسئل به خبيرا ...

[illegible]

جواب الجواب [illegible]

[illegible]

کشته معشوق [illegible] | [illegible]
نام یوسف بود [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

عين الفرس

... باقی بود موسوم بعین الفرس [illegible]

عین الشمس [illegible] باغ فرعون [illegible] قوم است که از اقاصی [illegible]

[illegible] شام اگرچه [illegible] شام [illegible] اما [illegible]

[illegible]

شام [illegible] سام بن نوح [illegible]

[illegible]

[illegible]

فلسطین ملکیست بزرگ است در اقلیم سیم فلسطین بن ارم بن سام بن نوح ع ساخت و بعضی گفته اند فلسطین از نسل سام بن نوح ع است و بعضی گویند از نسل یافث بن نوح ع است [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible]

حلب [illegible] شام و از اقلیم سیم است [illegible] ابراهیم ع [illegible]

[illegible]

اصطخر

[illegible]

دعى هذه

چو مهر از اختر ... تا کشاف | شعاع افکند ... چرخ زنگاف

برادران حسود ... | زدست یوسف ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وایضاً [illegible]

[illegible]

القطعه

[illegible]

ولایت کردستان

[illegible]

... الاكبر ... سبع ... [illegible]

... نظم

من كان ينكره طول زمان	فلتقلب الايام بالحدثان
شداد بن عاد الذي ملك الورى	والارض من ...
ملكت ... مثل ملكها	وجميع اهل الارض ...
دان ...	...
وكذا ...	...
[illegible]	[illegible]
... بن ...	... الاحياء ...
والله ... جميع ما ...	...
...	ولا ... الايام بالانسان

[illegible]

[illegible]





ایجد زبانی چون سنگ و قلم [illegible]
قالی [illegible] جهان کند
کوه باردکان [illegible]
گفت طوطی [illegible]
کرچه پیغام [illegible]
گفت کفتم [illegible]
من پشیمان گشتم این گفتن چه بود
و اکر [illegible]
صاحب دو پادشاه [illegible]
چون شنید آن مرغ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سعدی

[illegible]

ایضاً له

[illegible]

جامی

[illegible]



[illegible]

[illegible]

... باخشه ... [illegible]

... غراب ... [illegible]

... قیطوس ... [illegible]

... سبع ... [illegible]

... مجمره ... اکلیل جنوبی ... [illegible]

حوت جنوبی ... [illegible]

... البروج الاثنی عشر ... [illegible]

... حمل ... [illegible]

... ثور ... [illegible]

... جوزا ... [illegible]

... سرطان ... [illegible]

... اسد ... [illegible]

... سنبله ... [illegible]

... میزان ... [illegible]

... عقرب ... [illegible]

... لابن سینا ... [illegible]

... قوس ... [illegible]

... جدی ... [illegible]

... دلو ... [illegible]

... حوت ... [illegible]

... بقول [illegible]

۲۸۷ ورق　　۲۳ جزو ورق

امتحان قلم

۱۴۲۸